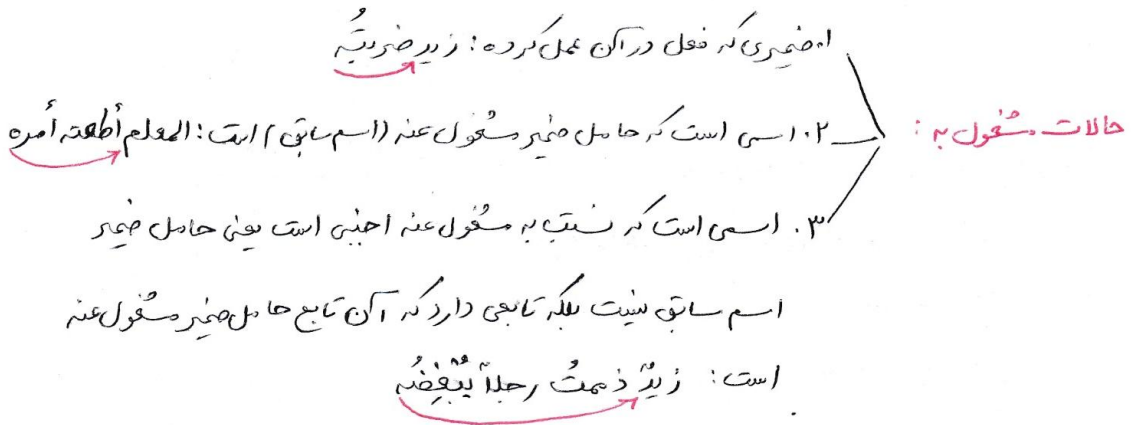
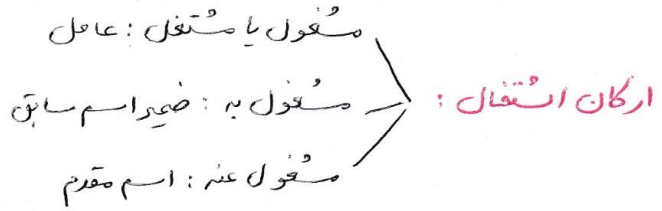


مباری ۴ (۲) درس ۲۷ (اِتِّفَال)

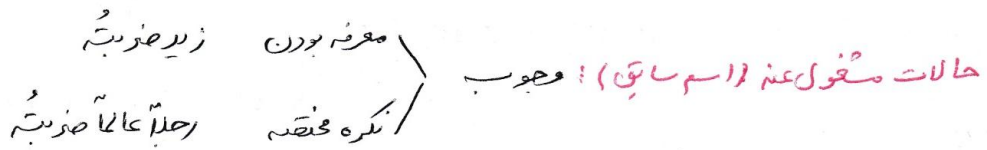
تعریف: اِتِّفَال یعنی اسمی مقدم شود و بعد از آن مفعول بیاید که در ضمیر آن اسم عمل

می گذراید در اسمی عمل می گذرد که به ضمیر اسم سابق اضافه شده است. زید ضربته



نکته: جایز نیست تصریح کردن به لفظ عامل مخدوف قبل از اسم سابق (مُفْعُول عنه) بلکه عامل

و جوباً مخدوف است و اگر عامل ذکر شود اِتِّفَال باطل می شود.



نکته ۱: بین مُفْعُول عنه و عامل نباید فاصله شود مگر اینکه عامل وصف باشد (که شرط تکیه گاه دارد)

مانند: زیداً أنا ضاربٌ أخاه
 جمله معتره عملی از اجزای ندارد

نکته ۲: استفعال بعد از ادات شرط جازم در صورتی که فعل شرط لفظاً مجزوم باشد متبع است ولی

اگر ادات شرط غیر جازم باشد (فائه، لو، إذا) یا فعل شرط محلاً مجزوم باشد (ماضی لفظی یا معنوی)

استفعال جازم است. فائه: **إِنْ أَخَذَ ضَرْبِيَّةَ فَاذُنُكُمْ / إِنْ أَخَذَ لَمْ تَلْقَ فَاظْطَرَّهْ / إِنْ أَخَذَ إِذَا أَخَذَ ضَرْبِيَّةَ**

نکته ۳: در تمام موارد نصب مسخول عنه (اسم سابق) باید عامل مؤخر فعل مقرف یا شبه فعل

باشد تا اگر خواستیم ضمیر را حذف کنیم بتواند در ما قبلش عمل کند بنابراین مضمون می شود

مسخول عنه با فعل جازم، امفعل تفضیل و تعجیب، صفت مستهمله، اسم فعل، مصدر و حرف

چون اینها در ما قبل عمل نمی کنند

وجوب نصب مسخول عنه: ادات مختص فعل + اسم سابق + عامل + ضمیر

۱. ادات شرط: **إِنَّ الْعِلْمَ خِدْمَةٌ تَقْوَعُ**

۲. ادات کفایض: **حَلَّا السُّرُّ تَجَنَّبَهُ**

۳. ادات عرض: **أَلَا ذَنْبِي تَغْفِرُهُ**

۴. ادات استنواج: **حَلَّ الْخَبْرُ عَرَفْتَهُ**

(غیر حمزه)

نکته ۱: در موارد مذکور جازم نیست رفع اسم سابق بنابراین است

۱. غیر (إِنَّ، لَوْ، إِذَا) از ادات شرط (با توضیحی در نکته ۲ همین بخش در انتهای)

۲. کفایض

۳. استنواج غیر حمزه

متبع است استفعال در:

(مترادف درستی)

ادات مختص اسم + اسم تقي + عامل + ضمير

- ۱. اذا نجائته : دخلت البيت فاذا الولد يوتج اوبه
- ۲. واو حاله : حبت والسيارة يقودك اخي

اسم تقي + اادات صدارت طلب + عامل + ضمير

- ۱. اادات شط : الصديق انه زرته كثير ملك
- ۲. اادات التلزام : المرفق هل زرته ؟
- ۳. تحضيض : ابوك هلا احترمتك
- ۴. لام ابتداء : الخير لا انت فاعله
- ۵. كم خيريه : الاب كم اطعته
- ۶. صروف صبهه : الخير ابنى احبته
- ۷. موصول : زيد الذي صرته

صوب رفع مسفول عنه :

مفل يا تبه فعل غير منصرف : زيد ما احسنه / زيد انا ضاربه اوس

مفل ← فاعل يا نائب فاعل

اسم ← مبتدا

ادات خاص

ادات كم غالباً مفل داخل في مؤنذ ← فاعل يا نائب فاعل

غير موارد مذکور ← مبتدا

نفس مسفول عنه

مرسوع : البر

نكته : در غير موارد مذکور (صوب نصب يا رفع) كبراست رفع يا نصب مسفول عنه

۱. اسم سابق + مفعول طلب + ضمیر

۱. امر: اَبَاكَ اَكْرَمَهُ / الفَقِيْرُ سَاعِدُهُ

۲. مَحْي: السَّائِلُ لَا تَنْهَرُهُ

۳. دَعَا: اَخْلَاكَ وَفَقَّهُ اللّٰهُ

ترجیع نَهَب

مَسْئَلَةٌ عَنْهُ

۲. اداتى نه غالباً بر فعل داخل می شوند + اسم سابق + عامل + ضمیر

۱. حمزه استفهام اَلتَّابِئَاتُ قَرَأْتِهِنَّ

ما الدرس أَبْقَضُهُ

نَافِيَةٌ

- ۰۲ ما ←
- ۰۳ لا ←
- ۰۴ ان ←

عَامُ زَيْدٍ وَعَمْرَأُ الرِّمَّةِ

۳. علم فعلیه + عاطف + اسم سابق + عامل + ضمیر

۴. اسم سابق جواب برای استفهامی که لفظاً یا محلاً منصوب است **أَكْرَمَ مَنْ ضَرَبَتْ؟ زَيْدًا أَوْ زَيْنَبَ**
لفظاً منصوب **أَكْرَمَ مَنْ ضَرَبَتْ؟** محلاً منصوب

نکته ۱: در موارد طلب مَرْتَمِي نَهَب که طلب به لفظ انشاء یا به لفظ خبر باشد (زیداً لا غیر الله له) و فرعی

عنی کند امر به صیغه باشد یا امر به لام (التَّوَرُّدُ اجْتَنِبْهُ ، التَّوَرُّدُ لَتَجْتَنِبْهُ)

نکته ۲: اگر فعل طلب صفتان به (فان) باشد و اسم در برادر آن معنای شرط باشد رفع واجب است و الیه

نَهَب واجب است مانند: كُلُّ مَنْ لَمْ يَضْرِكْ فَأَرْعَ لَمْ يَجْعَلِ

نکته ۳: اگر بین حمزه استفهام و مسؤل عنه به غیر ظرف فاصله شود رفع بجهت است مانند: **أَأَنْتَ زَيْدٌ تَقْرَأُ**

و نه اگر فاصل ظرف باشد نَهَب بجهت است. **أَكُلُّ يَوْمٍ زَيْدًا تَقْرَأُ**

نکته ۴: اگر سه عاطف و مسؤل عنه (أما) فاصله شود رفع بر نَهَب ترجیح داده می شود چون کلام بعد از (أما)

مستأثقه است. **ضَرَبْتُ زَيْدًا وَأَمَّا عَمْرُوٌّ فَأَكْرَمُهُ**

نکته ۵: اگر اسم سابق جواب برای استفهامی باشد که مرفوع است رفع آن ترجیح داده می شود.

أَكْرَمَ مَنْ ضَرَبَتْ؟ زَيْدًا أَوْ زَيْنَبَ

نکته ۶: در غیر موارد وجوب نَهَب یا رفع و ترجیح نَهَب ، رفع مسؤل عنه ترجیح داده می شود.

زَيْدٌ ضَرَبَتْ

عبارت (۲) ۴ درس ۲۸ (تنازع)

تعریف تنازع: توجه کردن دو عامل به یک مفعول در صورتی که مفعول متأخر باشد معنای آن: أَخَذَنِي وَأَوْدَتُ أَخَاكَ

نکته ۱: اگر دو عامل در طلب مفعول مختلف باشند کاربرد سببیت هر دو عامل در یک مفعول عمل کننده بکنند باید یک عامل برای عمل کردن اختیار شده و دیگری مهمل از عمل شود

نکته ۲: اگر مفعول بر دو عامل مقدم شود یا بین دو عامل واسطه شود بنا بر قول اصبح باب تنازع نخواهد بود مانند: زِيْرًا أَهْبَقْتُ وَأَكْرَمْتُ / الْكِرْمُ أَخَاكَ وَأَخَاتِي

نکته ۳: اگر دو عامل مفعول یکسان را طلب کنند مفعول برای هر دو عامل خواهد بود یعنی مفعول فاعل برای هر دو می باشد مانند عَزَّوَجَدَ أَخَاكَ / يَا مَعْشَرَ هَذِهِ هِيَ مَالِكُ نِيْهُتُ وَلَمْ يَصْحَبْ أَخَاكَ / يَا مَجْرِبِي هَرْدُو عَامِلِ اِيْتِ مَانْدِ اِنْفَرْتُ وَارْتَسَدْتُ بَعْلِي

نکته ۴: گاهی مفعول ضمیر متصل

- موضوعی: اِنَّمَا جَرَوْنَ بَجَعٍ هُوَ
- موضوعی: مَا اَلْحَبِيْبُ وَعَاشَرْتُ اِلَّا اِيَّاكَ
- مجموعی: مَا تَعَزَّرْتُ وَتَسْتَوْتُ اِلَّا بِيْكَ

حکم دو عامل:

- دو فعل مقترف: اَلْكَيْتُ وَتَرَاتُ هَذِهِ الْمَقَالَةُ
- دو مفعول مقترف: اَمْتَقِرُّ وَحَاذِقُ أَخَاكَ مَهْدِنُهُ

نکته ۵: گاهی تنازع بین دو فعل تعجب واقع شود اگر چه غیر مقترف هستند.

مَا اَجَلٌ وَاَيْدِعْ مَنظَرَ الْاَفْلاَكِ / اَحْسَنُ بِيْ وَاجِلٌ بَعْمَرِي

عمل کردن عامل دوم در باب تنازع
و عامل اول محتاج!

۱. مرفوع \Leftarrow الحاق ضمیر مرفوعی متناسب با معمول به
عامل اول سرها و اُخا دنی اُخواک

۲. منصوب \Leftarrow عدم الحاق ضمیر به عامل اول

۳. مجرور

سألت و اجابتي اُخواک / سلمت و سلم علیّ اُخوکی

نکته ۱: اگر حرف ضمیر موجب اشتباه شود ذکر مجرور واجب می شود مانند: ملّت الیم و مال علی زید

نکته ۲: عمل کردن عامل اول در معمول هم جائز است مانند: شرح و اُفاد انی اُخواک
فاعل

ولی عمل کردن عامل دوم نیز جایز است به جهت

۱. نزدیک به معمول

۲. عدم فاصله بین عامل و معمول

۳. استعمال بیشتر

نکته ۳: اگر ارتباط دو عامل با حرف (لا) باشد واجب است عمل کردن عامل اول و اجمال عامل

دوم به خاطر اینکه خدلی در معنا بوجود نیاید چون فاعل عطف به لامه وقوع حکم به ماقبل
است لذا اگر عامل دوم عمل کند معنا دچار اختلال می شود.

مباری ۴ (۲) درس ۲۹ (مضاری)

تعریف مضاف: اسمی که رو کردن او بودید بین از حروف ندا طلب می شود.

نکته: حرف ندا جایگزین فعلی شده که به خاطر کثرت استعمال و دلالت حرف ندا بر آن وجوداً

حذف شده بنابراین عبارت (یا زید) محسوب شده و مضاف در واقع ۳۱۲ برای

محل محذوف می باشد.

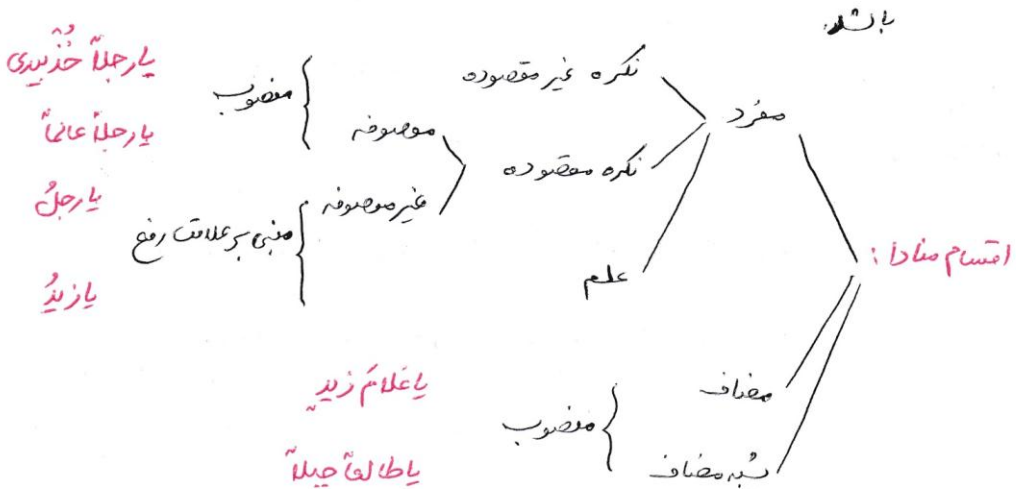
حروف ندا: ا، آ، یا، ای، حیاء، ای، وا

نکته: (ای، هزه) برای مضافی قریب، (وا) برای ندب می باشد و بقیه حروف ندا برای مضافی

بعید و به مترادف بعید می باشند مانند نام و غافل که این امزاد با حروف ندا بعید ندارد و

می شوند اگرچه نزدیک باشند.

نکته ۲: گاهی برای بعید حرف ندان قریب استعمال می شود در صورتی که بالفعل حضور داشته



نکته ۱: شبه مضاف: هر اسمی است که معنایش با ما بعد تمام شود (غیر از صله و مضاف الیه) و تعلقش به ما بعدش دارد و این تعلق یا به عمل کردن در فاعل است یا حتماً وجهت یا در مفعول یا لفظاً جیداً یا در مجرور یا راعباً فی العلم یا به عطف یا ثلاثه و ثلاثین و حلاً

نکته ۲: اگر اسمی قبل از نداء، مبنی بوده و ضا دا واقع شود مبنی بر ضم مقدر می شود یا هذا

اَیُّهَا در مذکر و اَیُّهَا در مؤنث
یا
اسم اشاره قریب

شادای مقرون به (ال): فاصله بین حرف ندا و مناد است

نکته ۱: اَیُّهَا و اَیُّهَا شادای نکره مقصوده، مبنی بر ضم و حلاً منضوب می باشد.

نکته ۲: تابع آندو اگر صمد بر عطف بیان و اگر مستق باشد صفت است. یا ایها الرجل / یا ایها العالم

نکته ۳: حرف (یا) بدون واسطه بر لفظ جلاله داخل می شود و صایز است حذف (یا) و

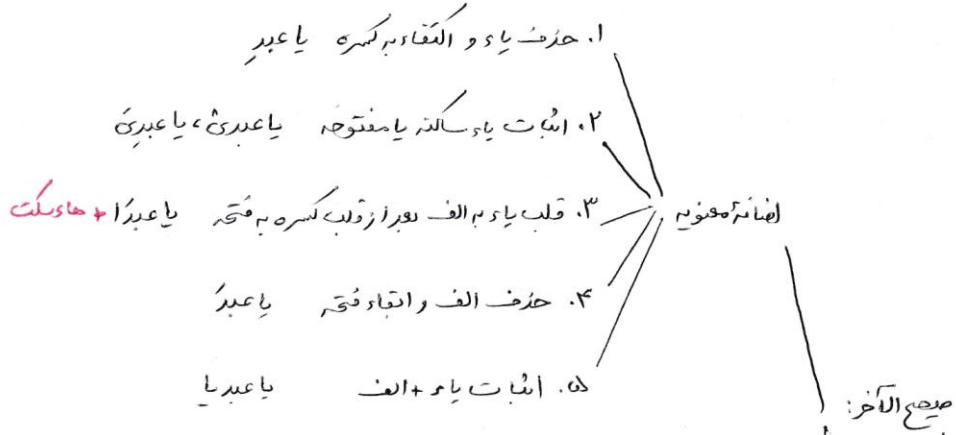
قرار دادن میم مسدود مفتوحه در آخر آکن (اللهم) که در این صورت دخول (یا) بر

آکن ممنوع است.

نکته ۴: اگر منادای مقرون به (ال) حامد باشد صایز است اجتماع (اَیُّهَا) و اسم اشاره با هم

به عنوان فاصل (یا اَیُّهَا ذا الرجل) که در این صورت اسم اشاره تابع برای (اَیُّ) و اسم

مقرون به (ال) تابع برای اسم اشاره می باشد.



صیغ الآخر:

- نکته:** اگر منادان مضاف به یاء متکلم (أَب) یا (أُم) باشد علاوه بر اقلب یاء به ثناء مکتسوره یا مفتوحه
- یا أَبَتِ ، یا أُمَّتِ
- یا أَبَتَا ، یا أُمَّتَا
- نکته:** اجتماع یاء و ثناء جائز نیست

سناری مضاف
به یاء متکلم

اجنانه لفظیه (اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مستبده) هم اثبات

یاء سألته یا مفتوحه ، یا مکرمی ، یا مکرمی

معنی الآخر (اجنانه لفظیه یا معنوی) : اثبات یاء مفتوحه (به جهت عدم اجتماع دو ساکن)

یا مولای ، یا قاضی ، یا ضارب ، یا ملاحی

نکته: جائز است حذف حرف ندا قبل از منادان علم، مضاف و ارباب

یوسف اعرض عن هذا / ارباب الناس / نصیر المظلم ارفع بی

نکته ۲: هائز نسبت حذف منادا مگر بعد از حرف (یا) که در این صورت بعد از (یا) مفعول، حرف جمله اسمیه یا فعلیه می آید. *یا لیتین کنت معکم / یا لا اله الا انت / یا رحم الله من رحم* که در این صورت مناد این را متناسب با معنای جمله در تفسیر می گیریم مانند *یا قوم*، یا *رحل* و... یا *انید* حرف (یا) را حرف تنبیه لحاظ کرده که این قول مجزأ است چون نیازی به تفسیر ندارد.

یا اباالن عند الله / یا زید علی

یا عبد الله و خالد / یا زید و بشیر

اعراب مانند منادای مستقل

بدون

معهطوف بدون (ال)

تابع منادا:

نفت

تأکید

عطف بیانی

معهطوف با (ال)

اگر منادای مضاف یا مضاف با در صیغه و جوب به نوب
(خواه تابع مفرد یا در یا غیر مفرد)

یا عبد الله العاقل / یا عبد الله صاحب یعقوب

تابع: مضاف بدون (ال) و جوب به نوب

یا زید رسول السلام

یا قتی علام زید

اگر منادای مفرد:
(صیغه بر صم)

اگر غیر آن باشد (مضاف معقول به ال)

یا مقرون به ال بدون (ال) و جوب به نوب

(لغزب و رفع)

یا علی انیرم ، انیرم الاب ، یا علی الفاضل

نکته ۱: ضمیر کفر تابع علامت رفع نسبت چون متبوع آنها معین است و این ضمیر برای هم شکلی بین تابع و متبوع آورده

شده و تابع مضروب به فخر مقرر است که این حرکت هم شکلی مانع از ظهور آن نشده است.

نکته ۲: صفت منادا اگر ابراهیم مضاف به علم باشد منادا معنوم یا مضروب بشو (یا یوسف ابن داود) ولی اگر این علمین نباشد واجب است مرفوع بشود. (یا یوسف ابنه اخی)

مباری ۴ (۲) درس ۳۰ (استفانه، نذیر و کریم)

تعریف استفانه: نذا کردن شخصی برای کمک کردن غیر خودش

یا نذیرا لعمرو (أذعو زیارا لاعانه عمرو)

استفانه به معینه ← استفانه به معانه

نکته ۱: در بین حروف نذامقطا (یا) برای استفانه استعمال می شود و حذف (یا) و استفانه

حائز نیست ولی حذف استفانه حائز است. (یا نذیرا)

۱. مجرور به لام مفتوحه (لام استفانه) یا نذیرا لعمرو

۲. محذوم به الف : یا نذیرا لعمرو

۳. تعادیر بحالین و رحیم فنادا : یا نذیرا لعمرو

صیغه استفانه به:

نکته ۱: اگر به استفانه عطف شود و (یا) تکرار نشود لای که به معطوف داخل شود حکم سوری شود

یا لوالدیر و للأخ للمحتاج و لی الر (یا) تکرار نشود فتح لام واجب است: یا لوالدیر و للأخ للمحتاج

نکته ۲: استفانه لفظا مجرور به لام مفتوحه و محلا منصوب می باشد. بنابراین اگر صفتی برای

صفتا آورده شود حائز است در آن وقت، جر (مع لفظا) و نصب (تابع محل)

یا نذیرا السجاع للضعیف

نکته ۳: استفانه به غیر (لام) مجرور نمی شود و همچنین کریم هم نمی شود.

۱. مجرد به لام مکسوره (الرَّصِيدُ يَا رُدُّوْا اَلرَّصِيْدَ يَا رُدُّوْا مَفْتُوحٌ مِي تَنُوْدُ مَلِكٌ

يَا مَتَكَلِّمُ كَهْ مَكْسُوْرَةٌ سُوْرٌ) يَا كَزِيْرٌ كُكٌ ، يَا كَزِيْرٌ لِي

۲. جواز جر اكان به (يَنْ) : اَنْرَا سَفَاةً بِهْ حَزْرًا وَا بَارِدٌ نَبِيْهٌ نَفْعٌ اَوْ

يَا لِّلْاَحْرَارِ مِنَ الْخَا رِعِيْنَ الْمَنَافِقِيْنَ

۳. و ص ر ب تا خیر از صفات

احکام متفات له :

نکته : حرکت از صفات و صفات له مجرد به لام حاره می باشد که این لام در صفات مفتوح

است به جهت واقع شدن اكان بعد از حرف ندا در حایطه ضمی که مفتوح می شود لام جر با اكان (كُلُّ لَهْ)

(استغیثک یا کک) و مکسور است در صفات له بنا بر اصلش .

۱. مَعْلٌ نَدَا حَرْوْفٌ : يَا كَزِيْرٌ لِعَمْرٍو (اَنْعُوْزِيْرًا لِاِعَاْتِهٖ عَمْرٍو)

۲. حَرْفٌ نَدَا كَهْ حَائِثِيْنَ فَعْلٌ (اَدْعُوْا لِسُوْءِ

مفتوح لام التفتاه :

نکته : متعلق لام (م) در صفات له ، حال می نویسی بآرد ، يَا كَزِيْرٌ مُدْعُوْا لِعَمْرٍو

ا. هر کله این که از زات یا صفت اكان تعجب شود در تمام حالات اعراب جاری می آید

استغفا تم است مانند : يَا لِّلْمُجْرِمِ / يَا لِّلْمُكْمَلِ (هفکام تعجب از وجود یا کثرت آنها)

۲. منذارین که تحذیر شود : يَا كَزِيْرٌ لَّا قَتْلُکَ

۳. جنبی که حقیقتا منذار نیست : يَا لِّلْعَجِيْبِ كَهْ دَر تَرْكِيْبِ اِکَانَ

حاضر است : صفات با ر و مستفات له میزوف با ر و يَاللَّعَجِيْبِ

مستفات له با ر و مستفات حذف سو با ر و يَاللَّعَجِيْبِ

مباری ۳۴ (۲) درس ۳۱ (نذیم)

تعریف نذیم: صدرا کردن کسی که مصیبت و دردی بر او وارد شود یا چیزی که از آن ناراحت شو

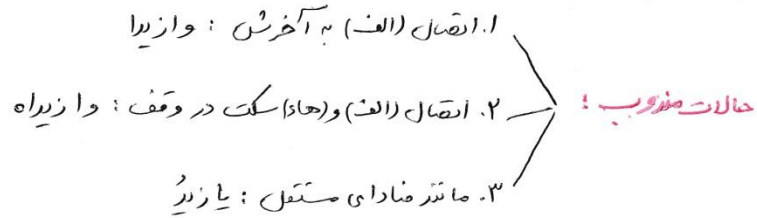
وازیرا، وارأسه، و امصیباه

نکته ۱: (وا) برای نذیم بکار می رود و گاهی هم برای نذیم حرف (یا) استعمال می شود در صورتی که

بامنادا اشتباه نشود و در صورت اشتباه شدن بامنادا ما جاریم از الحاقی علاوه نذیم، به آن

و جایز نیست ترک آن علاوه باشد: وا من ملک مؤادی / یا زیراه

نکته ۲: جایز نیست حذف حرف نذا در نذیم و همچنین حذف مذروب جایز نیست.



نکته ۱: انصال (الف) به آخر مذروب به خاطر کشیدن هرا به وسیله آن است تا رت حزن

آنگاه رکاب شود (وازیرا) و اگر مذروب مخموم به (الف) بآید به جهت انقضاء کسین بین آن

و الف نذیم، الف حذف می شود. (و امصطفاه) هاء سکت آن است و جایز است در صورت مخموم شود.

نکته ۲: اگر مذروب مخموم به (الف) و (هـ) بآید به آخر آن (الف) و (هـ) ملحق نمی شود

به خاطر تقیل شدن کلمه و اعتبار...

نکته ۳: اگر اسم مرکب بآید (الف) و (هـ) به آخر خود دوم آن متصل می شوند و اعتبار الحاقه (تقدیر آخو) و

همچنین در موصول (الف) و (هـ) به آخر صله متصل می شود: وا من قتل عطشانه (تقدیر آرفوع) که

در این صورت حرکت نهی یا اعراب قبل از (الف) در تقدیر گرفته می شود.

علم : واحده

من موصوله باهله مشهور (اسم جنس) اسم اشاره
نبا (: وامن ذهب ضحیة الواجیه
مضاف به معرفه و آخر الوطناه

صراط مندوب : معرفه معینہ بائد مائتد :

نکته ۱ : جائز نیست مندوب موصول دارای (ال) بائد اگرچه مصدرش مشهور بائد. من مثال

والکسی ذهب فزیة العیرة درست نیست

نکته ۲ : جائز نیست مندوب (متوجه علیه) کلمه اظهار حزن برای او و یا متر بر ادوات معنیه، معرفه

مبهمه مانند ضحیه اسم الی و موصول به غیر صله مشهور بائد من مثالی : وارجلا ،

و ائف ، وامن ابوه تاجر ، درست نیست چون سماع کسی را که نادر بر این ندیم می کند

را نمی شنود تا او را در اظهار غم مشارکت کند یا مفسور بدارد نادر را در کاری که انجام می دهد

را مثل فریاد کردن، بر سر زدن و... اما این موارد در مورد متوجه منه (آنچه ناراضی به سبب

آنکه است) جایز است ولو معروف بائد. مائتد : و امصیبتاه

حکم مندوب : همان حکم منادات در اعراب و بناء یعنی منبه بر علامت رفع می شود اگر مفسر معین

(نکره مفسرده غیر موصوفه، علم) با ر و موصوب می شود در غیر مفسر.

واصحده ، و الامیر السعراءه ، و احابیه ذمار الوطناه

نکته ۳ : مندوب موصوب می شود لفظاً یا محلاً به فعل (اندرج) که وجوباً مفسوف است.

نکته ۴ : حرکت اعراب یا بناء حا قبل (الف) در تقدیر لغزش می خورد. و از براه

مباری ۴ (۶) درس ۳۲ (ترجم)

تعریف ترجمیم : حذف آخر منادا حوازا برای تخفیف

نکته ۱ : اگر منادا محذوف به تاء تأنیف باشد حایز است ترجمیم را که مطلقاً (علم باشد یا غیر علم) : یا فاطمِ

نکته ۲ : اگر منادا غیر محذوف به تاء تأنیف باشد شرط آن این است که علم و زائد بر ۳ حرف باشد : یا سعیا

نکته ۳ : ترجمیم مندرج ، صفات ، مرکب اضافی ، مرکب انشائی و مکرر ممتنع است .

نکته ۴ : در ترجمیم یک حرف حذف می شود مگر آنکه به حرف مد برخورد کند که در آن صورت حرف مد هم حذف

می شود (البته به شرطی که حرف مد ، زائد و حرف جزم به بعد باشد) یا مضموره یا منقوصه / یا عثمٰن سے یا علمم

نکته ۵ : در مرکب مزجی ، جزء دوم حذف می شود مگر در صورت اشتباه مانند : بیت لُج

نکته ۶ : حایز است در آخر مضم ، صمه یا حرکت اولی : یا حارث سے یا حارث

مباری ۴ (۲۲) درس ۳۳ (مفعول لہ)

تقریب م. ۱۰ لہ: مصدری است کہ ذکر می شود بعد از فعل برای توضیح سبب فعل (در جواب لِمَ می آید)

صُرِّبْتُمْ تَارِيحًا

۱. مجرد از (ال) و اضافه ← اَكْرَأَ مَعْضُوبٍ وَقَلِيلًا مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرِّ

زَيَّنْتَ الْعَدْنِيَةَ اِكْرَامًا لِلاَمْرِ ، هَذَا قَبِيحٌ لِرُؤْيُهِ

۲. مقرون بـ (ال) ← اَكْرَأَ مَجْرُورٌ بِحَرْفِ وَقَلِيلًا مَنْصُوبٌ

لَا اُتَعَدُّ الْجَبِينَ عَنِ الْهَيْجَاءِ ، سَأَزُتُ لِلرَّغْبَةِ فِي الْعِلْمِ

۳. مضاف ← طَائِرِ الرَّجْمِيِّينَ (جرم حرف یا نصب)

تَصَدَّقْتُ ^{رَغْبَةً} (بِتَقَاةٍ مَرْضَاةٍ اِمَّا / لِلاِبْتِغَاءِ مَرْضَاةٍ اِمَّا)

حالات م. ۱۰ لہ:

نکته: می توان م. ۱۰ را مطلقاً (در هر سه حالت مذکور) به عینی (لام) از حروف تعلیل مانتار: باء، هـ، وین

ضم و ... مجرور کرد مانند: قُتِلَ الْجَانِي بِذُنُوبِهِ ، ذُبْتُ مِنَ السُّوقِ ، قُتِلَ كَلْبٌ فِي نَاقِيَةٍ

۱. مصدر مانتار: حَبَّبْتُ رَغْبَةً فِيكَ بِرُخْلَافِ حَبَّبْتُ الْمَدْرَسَةَ

۲. فعل قلبی (حواس باطنی): حَبَّبْتُ حُبَّكَ لِكِ اِبْنَةِ اَلْاَسْتَاةِ بِرُخْلَافِ حَبَّبْتُ لَلْاَسْتَاةِ

۳. علت فعل: قَرَّبْتُ حَقِيقًا بِرُخْلَافِ عِبْرَتِ اِمَّا عِبَادَةً

۴. زمانش با زمان عامل یکی مانتار: صَرِّبْتُ تَارِيحًا بِرُخْلَافِ سَأَزُتُ لَلْعِلْمِ

۵. ماعلی با فاعل عامل یکی مانتار: وَقَفْتُ احْتِرَامًا لِعَلِيِّ بِرُخْلَافِ وَقَفْتُ احْتِرَامًا لِكِ

۶. از لفظ عاملش مانتار

شرایط نصب:

م. ۱۰ لہ:

نکته: اگر یکی از این شرایط نباشد، م. ۱۰ لہ مجرور به حرف تعلیل می شود.

مباری ۱۴ (۲۲) درس ۳۴ (مفعول فیم)

تقریب ۳ - فیم: اسم منصوب است که دلالت بر زمان یا مکان می‌کند و متضمن معنای (فی) می‌باشد.

صمت یوماً ، مسیت میلاً

ظرف: زمان : صمت یوماً
مکان : جلست امانک

نکته ۱: اگر اسم زمان و مکان متضمن معنای (فی) نباشد مانند اسعاه مقصرف می‌توانند نقشه‌ری

متفاوتی داشته باشند مانند: فاعل جاء یوم الخیس ، مفعول به : أحببت یوم قردمک

متبراضیر الشهر شهر صوم ، هذه ساعة الامکان ، مضاف الیه : سرک نصف النهار

نکته ۲: ظرف زمان مهم (وقت، حين، دهر) یا مختص (به اضافه، وصف، عدد) یا محدود (بمؤنه،

اسبوعه و...) صلاحیت منصوب بودن بنا بر ظرفیت را دارند و (فی) در تقدیر می‌باشد

(زرتک یوم الاحد) و اگر (فی) نداشتند مانند سایر اسعاه مجروری شوند مانند: ازورک فی غدیر

نکته ۳: اگر فعل از سواری باشد به تدریج انجام می‌شود باید (فی) یا اسم زمان بیان شود.

مانند: بنیت البیت فی سنین ، نقضت اللب فی اسبوعه

مکان مهم (اسما و مقامات) جلست امانک

مضروب بنا بر ظرفیت در اسم مکانی که از مصدر ساخته شده مانند: معقره مجلس و...

نکته: شرط نصب مورد نوم این است که عامل آن نیز از لفظ خودش

بازرمانند معقره معقره الامر در غیر اضیوت مجروری بود جلست فی مری زید

مجرور به حرف (فی) ← در مکان مجرور: دخلت فی الدار

مباری ۴ (۲) درس ۳۵ (مفعول معه)

تقریب م. معه: اسم منصوبی است که بعد از (واو) به معنای (مع) ذکر می‌شود و معنای مصاحبت را

می‌رساند و قبل از آن جمله ای می‌آید که دارای فعل یا شبه فعل است مانند: جاء البرز والعلیاب

- ۱. فصلم برون در کلام
 - ۲. مقدم برون علم بر آن
 - ۳. واو مضی در معیبه یا در عاطفه بودن آن صبیح بنابر
- شرایط م. معه:**

نکته ۱: بعضی از عربها م. معه را بعد از (یا) و (کیف) استفاده می‌کنند که در آن بدون اینکه فعلی قبل

از آن بیاید و بخوبی این سه را با تقدیر (تکون) توضیح کرده اند مانند: ما أنت والطیب؟
(ما تکون والطیب؟)

نکته ۲: عامل نصب م. معه، فعل یا شبه فعل مستقیم است نه واو معیبه.

نکته ۳: تقدیم م. معه مطلقاً هم‌تنوع است پس جایز نیست تقدیم م. معه بر عاملش و نه بر مصاحبتش

زیرا اصل این واو برای عاطفه بوده و پس برای مصاحبت استعمال شده و در واو عاطفه
تقدیم واو یا تقدیم معطوف بر معطوف علیه جایز نیست.

۱. اگر به معنای (مع) نباشد مانند: جاء زید وعمرو لعمرو

۲. اگر واقع شود بعد از فعلی که واقع نمی‌شود مثل از افراد معذور مانند: خاصم زید وعمرو

۳. اگر جمله یا شبه جمله بر آن مقدم نشود مانند: طل رجل و صهنته (مقران)

واو عاطفه:

- واو صغیة :**
۱. اَنْزَلَ قَبْلَ (از او) مَعْلُومٌ بِاَنَّهٗ جَعَلَ بِيَادِهِ كَمَا صَلَّحْتَ نَدْرًا مَلِكًا (و او) در آن مشتری که با او مانند : سافر اخوک والصبیح
 ۲. اَنْزَلَ (و او) بعد از ضمیه متصل بیاید بدون اینکه با ضمیه منقطع تا گیرد شود مانند : سافرت واخاک ولی عطف با فاصله نیز است : سافرت ان واخوک
 ۳. (و او) بعد از ضمیه مجروری بیاید چون عطف بر ضمیه مجروری بدون اعاد جاز طایر نیست ولو با فاصله مانند : سلّمت علیهم واخوتهم

- نکته ۱ :** اگر مساکرت بین معطوف و معطوف در فعل ضمی شود (یعنی بتوان فعل را بر معطوف هم داخل کرد)
۱. م. مع
 ۲. م. ب. فعل محذوف (عطف جمله جمله)
 ۳. عطف متضمن معنای اَنْزَلَ یا قَدَرْتُ لها صوت عطف
- مانند : عَلَّقَتْهَا تَبْتًا وَمَاءً بَارِدًا در ابصورت اعراب (ماذ) :

- نکته ۲ :** اگر عطف از جهت معنا ضعیف باشد نصب ترجیح داده می شود بنا بر م. معر مانند :
- لَنْ اَنْتَ وَاللهِ لَبِئْسَ مَا لَافَّخَ كَمَا اَنْزَلَ لَكَ الْبُرْجَانِ وَمَخَاطَبُ (اَنْتَ) بَارِدٌ هِيَ تَوَانِ (صدیق)
- واعطف بر همی فاعلی اَنْتَ کرد.

- نکته ۳ :** اگر عطف در کلام صحیح باشد و درین باعث ایجاد تکلف در لفظ شود نصب (م. معر) بر عطف ترجیح داده می شود مانند :
- لَوْ تَرَكْتُ النَّاقَةَ وَفَصِيلَةَ لَرَضَعُوا كَمَا اَنْزَلَ نَحْوَهُمْ (فصیله)
- واعطف بر ناقه تدریم لازم است تقدیر عبارت چنین باشد لَوْ تَرَكْتُ النَّاقَةَ تَرَضَعُوا فَفَصِيلَةَ وَتَرَكَ فَفَصِيلَةَ يَرْضَعُونَ لَرَضَعُوا ۲ و اَنْزَلَ فَفَصِيلَةَ رَام. معر تدریم نیاز به تکلف تقدیر نیست.

- نکته ۴ :** اصل در (و او) عاطفه بودن است و هر جا که اشکال لفظی یا معنوی لازم بیاید عطف بر نصب اولویت دارد.

نکته: نظر جمهور بخوبن این است که حال از مستی می آید و جمله هذابعلی شیخاً را توجیه کرده اند

که ذوالحال در واقع (الشیرانی بعلی شیخاً) ۲:۴ با باراطمی باشد ولی لیبون و ابن عقیل

قابل شواهد به ایند اگر در حال از مستی خارج است.

صاحب حال: صوفیه بودن یا نکره غیر محضه است چون محکوم علم است پس باید صوفیه

با ذر تا حکم بر آن فائده داشته باشد. ائی رجل کریم راباً / جاء زید راباً

سبأ

حال: نکره مستقنه است و اگر صوفیه باشد تا وین به نکره برده می شود مانند: جاء

الرسول وحده (مفرداً) / طلب الدارین العلم جوده (مجهولاً)

نکته: اگر جای بد دلالت بر هیأت کند صریح است حال واقع شود خواه تاویل به مستق برده شود

مانند: کز زید ادرأ (سجاعتاً) یا تاویل به مستق برده نشود مانند: لبست خاتمی ذهباً

۱. تشبیه: کز زید ادرأ (سجاعتاً)

۲. مفاعله: سرت مع حبیباً الی حبیب (مساندین)

۳. ترتیب: ادخلوا الدار رجلاً رجلاً (مترتبین)

۴. تفضیل: علمت اللخو باباً باباً (مفضلاً)

۵. بیان قیمت: بعثت الجوخ ذراعاً بدینار (مستوراً)

جای معلوم به مستق: اگر حال بر

۱. موصوفه باشد: فتمثل لها سراً سراً

۲. دال بر عدد: جاء وقت الأسن اربعه ایام

۳. نوع برای ماحسین: هذا اموالک بیوتاً

۴. فرع برای ماحسین: لبست الحریر قمیصاً

۵. اصل برای ماحسین: هذا بابک حدیراً

۶. دلالت بر حالتی کند که در آن تفضیل است (حال که عامل نفسان

اسم تفضیل است) زید فتی احسن منه غلاماً

جای غیر معلوم به مستق: اگر حال:

نکته: مصدر مضمون در مثل های جاز العزور راضاً (راضاً) ، طلع بغتاً (باعثاً) ، قتلته هرباً

(صابراً) زید عشره شجاعاً (شجاعاً) تأویل به صفت برده شو و حال می باشد.

منتقله (همسین نسبت) جاز زید ركباً / رائباً زیداً ضاحكاً

حال: یا

۱. در جوامد غیر مؤنل به مستقن هذا الوکب ريباحاً

۲. حال تأکید کننده عاملش باورد. ولى زید مدبراً

۳. حال تأکید مضمون جمله ماقبل باورد (سوطا جمله ماقبل اینک اسم

باورد و متبدا و خبرش هر دو معرفه و جامد باشند و حال مؤخر از آن دو

باورد که در انضوری عامل و صاحبش و جویاً مؤخر است) مانند:

هذا أخوك عطوفاً / خلیل ابوک رحماً

أعرفه

تأویل (لازوم):

۴. حال دلالت بر تجدید صاحبش کند (صاحبش فردی از نوعی که مستمر

است می باورد) خلق الانسان ضعفاً

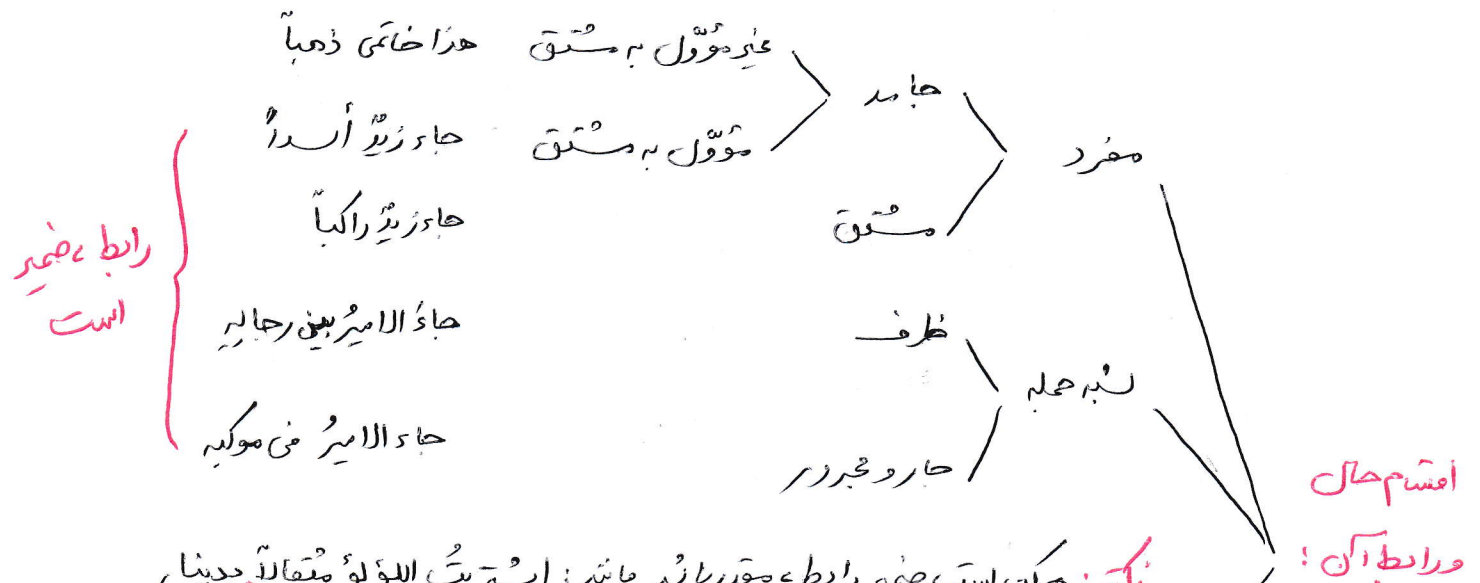
مباری ۴ (۷) درس ۳۷ (اعتماد حال و رابط آن به زوال الحال)

نکته ۱: اصل در حال مفرد بودن است ولی گاهی حال علم یا شبه علم می باشد و در صورتی که علم

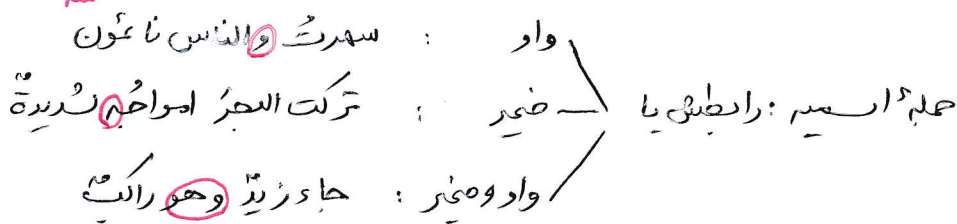
حالی (اسم یا فعل) باشد شرطی شود که این علم معتدل به اداتی نباشد که زمان آنرا از آن بگذرد

تبدیل می کنند پس جمله جاز زید لَنْ یُسْرِعَ / یُسْرِعُ درست نیست.

نکته ۲: حال حکم می شود بر زوال الحال همانطور که خبر حکم می شود بر مبتدای آن حال نیز مانند خبر نیایم به رابط دارم.



نکته: ممکن است ضمیر رابط، موقر باشد مانند: ان تَرَبَّتِ اللُّوْلُوُ مَقَالًا جَدِيًّا



علم حالی که خالی از ضمیر رابط باشد سَهْرَتْ وَالنَّاسُ نَاعُونَ در صدد علم حالی ضمیری باشد که به زوال الحال نمی گردد تَكَلَّمَ الرَّجُلُ وَهُوَ نَاعُونَ

نکته ۱: به این (واو) و او حالیه یا استرانیه گفته می شود و ضابطه آن صوت تکرار دادن (اِذْ)

به جای (واو) است مانند: سَهْرَتْ اِذْ وَالسَّمْعُ طَالِقَةٌ

نکته ۲: اگر جمله حالی اسمیه، مفعول همی سابق را می کشد و واجب است مجرر

از (واو) باشد مانند: هَذَا الْحَقُّ لَارِيْبٍ فِيهِ

علم مفعولیه:

سُبِّت : رابط واو + قد جازر زید وقد اُسْرِع

نکته ۱: اُرْحِمِ حَالِمِ خَالِي از هِرْ ذُو الْحَالِ بِأَنْدِ وَاجِبِ اسْتِ رَابِطِ

(واو + قد) بِأَنْدِ مَاتَدُ جازر زید وَقَوَطِعِ السَّمْسُ

نکته ۲: اُرْحِمِ حَالِمِ (ماضی سُبِّت) بَعْدَ از (إِلَّا) يَأْتِيهِ از (أَوْ) سُرْطِمِ

وَأَقْتَعِ سُورِ وَاجِبِ اسْتِ خَالِي بَرْدِنِ از (واو + قد) لِقَطَاً

وَتَقْدِرِ أَمَاتَدُ : مَا تَكَلَّمُ إِلَّا صُحِبَكُ

لَأَرْعِيَنَّ عَهْدُ وَدَارِكُ رَاسِلَتِنِي أَوْ قَاطِعَتِنِي

رابط حال در

جمله فاعليه: الرفع

متقی به (ما) : رابط فقط (وار) جازر زید و ما طلعت الشمس

سُبِّت : رابط ضمیر تنها جازر زید تَرَكْتُ

نکته: اُرْ (قَدْ) در کلام با بُر رابط (واو + قد) می باشد

لَمْ تَوْتُوْتِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ الْبِكَمِ

مضارع

(لَمْ) يَأْتِيهِ (ما) : رابط (واو + ضمیر)

أَدْبَتِ الْمَذْنِبَ وَلَمْ أُسْفِقْ / قَطَعْتُ الْمُرَّةَ وَلَمْ تَنْبُجْ

متقی به

(ما) يَأْتِيهِ (لا) : رابط (ضمیر)

مَهْتُ لَا أَبَالِي / زَرَّتْكَ مَا أَخَافُ مِنْكَ سُرّاً

مباری (۲) ۴ درس ۳۸ (مرتبه جان خود و الحال و عامل آن)

سپاری (۲۶۴) درس ۳۸ (رتبه حال و ذوالحال و عامل حال)

تقدیر حال و ذوالحال :

۱. گاهی حال (مفرد یا جمع) مقدر می باشد برای ذوالحال واحد باشد: جاء زيداً ركباً ضاحكاً

۲. گاهی حال و ذوالحال هر دو مقدر می باشند مانند: لقيتُ زيداً مُصْعَباً مُتَعَدِّراً

نکته: اگر حال واحد (غیر مقدر) باشد و چند صفت ذوالحال بدون رادائمه باشند

حال برای ذوالحال اخیر می باشد مانند: لقيتُ زيداً ماشياً ولى اُمر حال متعدّد باشد حال

اول برای ذوالحال آخر، حال دوم برای ذوالحال قبل از آن و... لقيتُ زيداً ماشياً ركباً

و جایز است اختلاف این ترتیب اگر قرینه رادائمه باشد و استنباه شود مانند: لقيتُ حنظلاً ضاحكاً عابئاً

نکته: حکم حال مؤخر از ذوالحال است ولی گاهی وجوباً حال بر ذوالحال مقدم می شود.

۱. ذوالحال نکره محضه باشد مانند: جاء ركباً رجل

نکته: در این حالت اگر ذوالحال منصوب باشد حال با صفت استنباه می شود لذا وجوباً حال مقدم می شود و این تقدیم را به هر جایی که ذوالحال نکره محضه باشد تقسیم داده اند.

مصادر وجوب تقدیم

حال بر ذوالحال :

۲. اگر ذوالحال محصور شود مانند: ما جاء ركباً إلا زيد

۳. اگر ذوالحال اضافه به ضمیر چیزی شود که با جمله حال مخلوط شود (یعنی ضمیر بر می خورد

به چیزی که متعلق به جمله حال است یا متعلق به متعلق حال است)

مانند: سار يوسرُ الباخرة ركباً ^{ذوالحال} / جاء يا خذ بنا ركباً ^{ذوالحال} كليب أخوه ^{جمله حاله}

۱. حال محصور باشد مانند: ما نزل الأمير إلا مسيرين

۲. اگر حال جمله ای باشد که رابطه (واو) است مانند: جاء زيد و حوراء

مصادر وجوب تأخیر حال :

۳. اگر ذوالحال مجرور به مضاف یا حرف جر غیر زائد باشد مانند:

صررت بهنجد جالسة / عجبت من ذهاب الأمير ماشياً

نکته ۱: اگر ذوالحال مجرور به حرف جر زائد باشد تقدیم حال صانع نیست مانند: هل جادک ماثلاً من رجل

نکته ۲: منظور از اضافه در این جا اضافه معنوی است ولی اگر اضافه لفظی باشد تقدیم حال بر مضاف الیه

حائز است ولی این استثناء قلیل است مانند: هذا سارِبٌ مَمْرُوجَةٌ الْعَقُوتِ واصل مثل

هذا سارِبٌ الْعَقُوتِ مَمْرُوجَةٌ بوجه است

نکته ۳: در غیر موارد وجوب، تقدیم یا تا خیر حال حائز است. جاء راکباً زید / جاء زید راکباً

لقطعی ← فعل یا تبه فعل مانند: جلاؤ زید راکباً / زید آکل قاعداً

معنوی ← چیزی که در بردارنده معنای فعل است مانند: هذا صدقک ضاحکاً

عامل حال

وجوباً ← اگر حال صدارت طلب باشد مانند: کیف عاد أخوک؟

فعل مصروف با زید. مانند: راکباً جاء زید

وصف غیر افعل تفضیل و صفت مسببه با زید مانند: بریناً أخوک محبوباً

جوازاً: اگر عامل

تقدیم حال بر عاملش

۱. فعل جامد باشد مانند افعل تعجیب: ما احسن زیداً ضاحکاً

۲. اسم تفضیل مانند: زید افضل الناس خطیباً

۳. اسم فعل مانند: تراج مسرعاً

۴. متضمن معنای فعل باشد مانند: هذا زید راکباً

۵. تأکید کننده حال باشد مانند: وللی صدیراً

وجوب تأخیر حال

از عاملش: اگر عامل

نکته ۱: تقدیم حال بر عاملش صانع است در تمام مواردی که تأخیر حال از ذوالحال واجب است.

نکته ۲: حذف عامل حال حائز است اگر قرینه داشته باشد مانند: سالماً عائلاً (برای یکم مقدر سفر دارد)

۱. حال جانسین خبر باشد مانند: ضربی العبد صیئلاً

۲. حال مؤنث صغیر جمله ماقبل باشد مانند: زید ابوک عطوفاً

۳. برای توبیخ باشد مانند: اُمّ کلّاً وقدیر بالنعفی

۴. برای بیان زاری یا نقص در مقدار باشد مانند: صدق بدینا رضاعداً

اشر بوجه مسافلاً

سماعی: حیثاً ب

حذف وجوبی

عامل حال

مباری ۴ (۲) درس ۳۹ (تمیز)

تعریفاً تمیز: اسم نکره جامدی است که ابرام ماقبل را بر طرف می کنند. (ذات باشد یا نسبت) مانند:

عدی رطل عدلاً / استهر زید عدلاً

ذات (مفرد): ابرام اسم را بر طرف می کنند.

اعتساف تمیز:

نسبت (علم): ابرام جمله ماقبل (نسبت) را بر طرف می کنند.

شبهت: نکره بودن، فصله بودن، منصوب بودن، رافع ابرام بودن

حال و تمیز:

۱. تمیز فقط مفرد می باشد برخلاف حال که جمله یا جمله معجم می باشد.

۲. تمیز بیان کننده ذوات است ولی حال بیان کننده هیأت است.

۳. حال مشتق است ولی تمیز جامد است.

تفاوت:

عذر: صریح: عدی عشرون درهماً
منهیم: کم کتاباً عدتک؟

مقدار: کلیل: اعطیت الفقیر مداً برآ
وزن: عدی رطل عدلاً
مساحت: حذاجریبان قطناً

اسماء مقادیر

ذات (مفرد)

تمیز:

لعب مقدار (یا آنچه دلالت بر همانندت یا مفارقت کند) مانند:

ملحق ۳
اسماء مقادیر

مانی السماء قدر راحیه سحاباً / من لنا منک بطلاً / ماننا غیرک سداً

عیر مقدار (حشین): عدی سوار ذهباً / حذا خاتم ذهباً

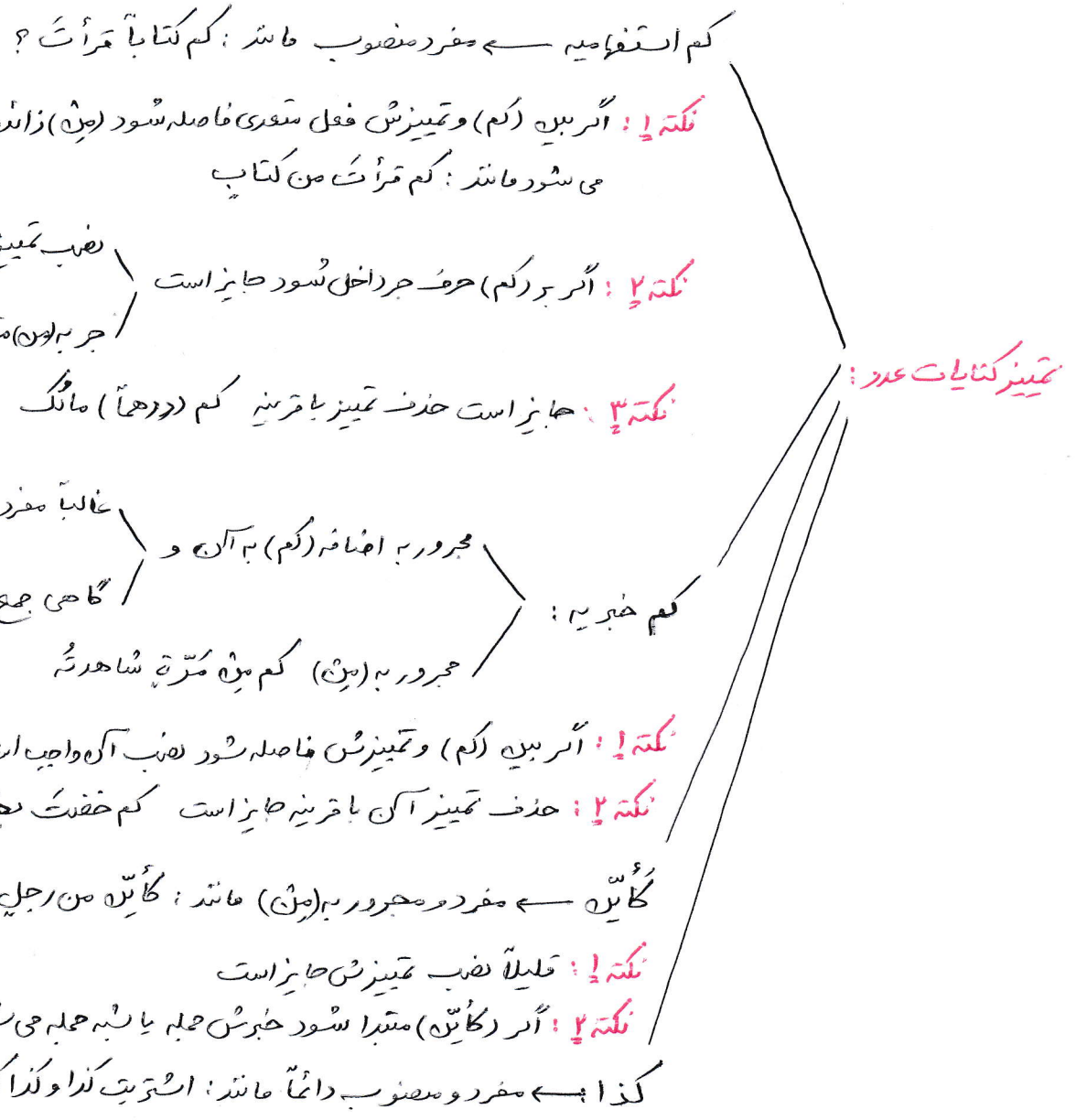
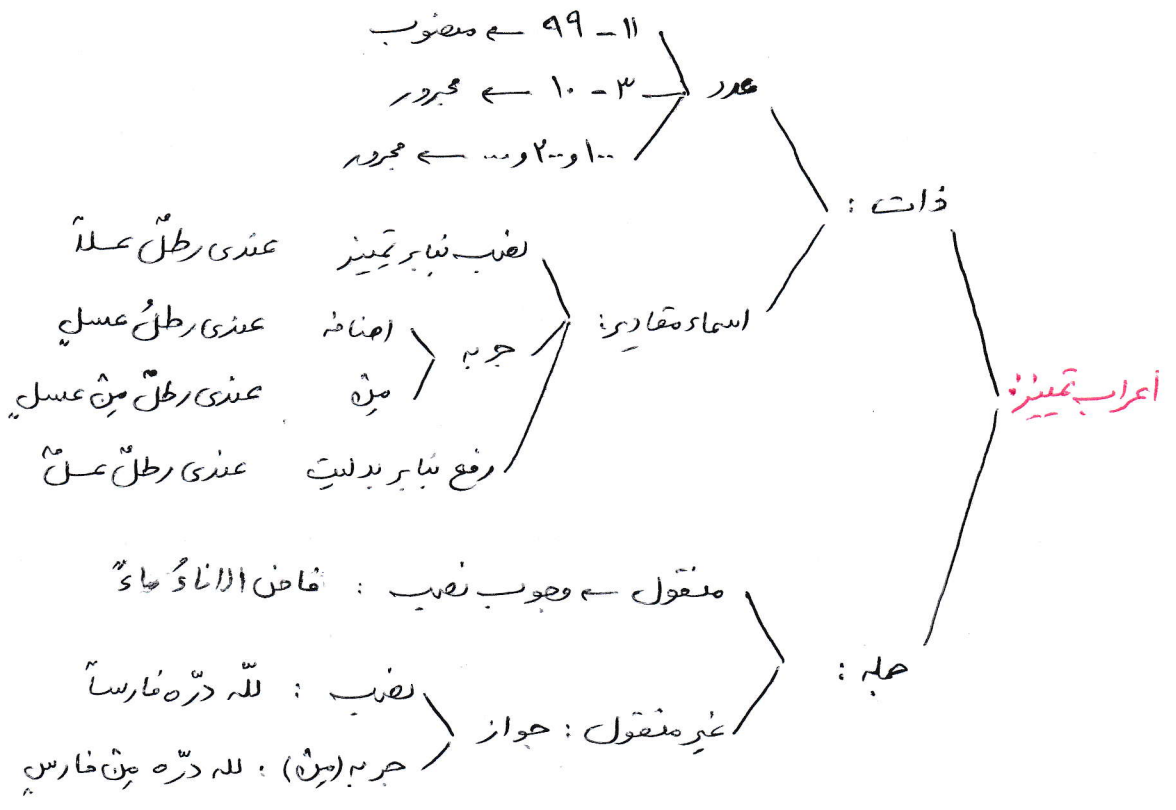
فاعل: فاض الاناء ماءً (فاض ماؤ الاناء)

منقول از: نکته: تمیز افضل تفضیل از این قسم است زید ارجع منک عدلاً

مفعول: حصدا الارض قحاً (حصدا تفتح الارض)

نسبت (علم):

عیر منقول: لله دره فارساً / کفی بالیوت واعطاء



ما بعدش فعل بُارِد ← مَتَدِرَا كَم كِتَابًا عِنْدَكَ؟

لازم ← مَتَدِرَا كَم تَلْمِيزًا جَاؤُوا؟

كَم كِتَابًا قَرَأْتُمْ؟

مَتَدِرَا
دارای م. م. ب. م. ب. باب انتفال

ما بعدش فعل

مَتَدِرَا

اعراب (کَم)

بدون م. م. ب. ← م. ب. كَم كِتَابًا قَرَأْتُمْ؟

خبریه و استفهامیه

مصدر ← م. م. مَطْلُوق كَم صَنْبُورٍ صَنْبُورٍ؟

ما بعدش فعل بُارِد و تَمِيزُش

ظرف ← م. م. فِيهِ كَم يَوْمًا صَدَقْتُمْ؟

ما بعدش فعل نَاسَخَ بُارِد ← خَبَرِي كَم كَانَتْ اَوْلَادُكَ؟

دخول جار یا مضاف بر (کَم) ← محلاً مجرور

بِكَمِ ابْتَعْتِ الدَّارَ؟ / اَعْلَامُ كَم رَجُلًا عَلِمْتَ؟

مفرد ← اسم مبهم

جمله ← فعل یا تَمِيزُش فعل

عامل تَمِيزُش

تکلیف: تقدیم تَمِيزُش بر عاملش جائز نیست مطلقاً (مفرد یا جمله)

مباری ۴ (۲) درس ۴۰ (افعل تفضیل)

۱. مجرد از (ال) و اضافه که در این صورت مقرون به (من) می باشد لفظاً یا تقدیراً در حالیکه مفضل علیہ را مجرد می کند

مفرد مذکر می باشد زید افضل من عمرو
مفضل مفضل علیہ

نکته ۱: مجرد (من) می تواند از جنس مفضل باشد مانند مثال مذکور یا از جنس

مفضل نباشد مانند: الرجال افضل من الأند

نکته ۲: جار و مجرد بعد از اسم تفضیل بر اسم تفضیل مقدم نمی شود ولی اگر مجرد

به (من) اسم استفهام یا مضاف به اسم استفهام باشد واجب است تقدیم

این جار و مجرد بر اسم تفضیل مانند: مَنْ أَنْتَ اَفْضَلُ / مَنْ غَلَامٌ مِثْلُ أَنْتَ اَفْضَلُ

نکته ۳: طرزیت بین (افعل) و (من) فاصله شود مگر به معنای مانند:

أَنْتَ أَحَقُّ بِالْمِيرَاثِ مِنْ ذَوِي قَرَابَةٍ

۲. مقرون به (ال) که در این صورت مقرون به (منه) نمی شود

مثنی، جمع، مذکر مؤنث می شود (مطابقت با مفضل)

الرجال الأفضلان / الرجالان الفضليان

وجه استفهام

اسم تفضیل

۳. اضافه به

معرفه که در این صورت

عدم اقتران به (من)

مطابقت یا عدم مطابقت با مفضل

الزیران افضل / افضل الناس

السریم افضل / افضل الناس

نکره که در این صورت

عدم اقتران به (من)

لزوم مفرد مذکر بودن

مطابقت مفضل با مفضل علیہ در عدد و جنس

زيد افضل رجل / هند افضل امرأة

نکته ۱: طرزیت گفته شود (الأعيب من ذك) یا (عمرو احسن القوم من خالد) ولی اگر (من)

برای تفضیل نباشد جمع بین (ال) یا اضافه به (من) طرزیت مانند: زيد اخوف الناس من القار

نکته ۲: در مثال (زيد اعقل من ان يلزب) تفضیلیت نیست چون مقصود دوری زيد از لزب است نه تفضیل او بر لزب

۱. منقول سے مضمون انت الکر علماء (کثر علمک)

۲. غیر منقول مجرور می شود به اضافه انت افضل رجل

مضمون می شود اگر اسم تفضیل به غیر تفضیل اضافه شود مانند انت اکرم الناس رجلاً

تمیز نسبت برای اسم تفضیل:

غالباً ضمیر مستتر

فاعل اسم تفضیل:

اسم ظاهر به شرطی که:

- ۱. اسم تفضیل صفت برای اسم جنس یا خبر برای اسم جنس باشد
- ۲. مبیوق به تقی یا تخی یا استفهام انکاری باشد
- ۳. مرفوع آن اجنبی از موصوف باشد در حالتی برتری

داره شو بر حورس به دو اعتبار مختلف

ما رأیت رجلاً احسن فی عین اللؤلؤ منه فی عین زبد

کجاسته

نخستین

نکته: جایز است فعلی که به معنای اسم تفضیل است جائز به آره شود.

۱. معنوی بنفسه باشد و دلالت بر حب و بغض و مانند آن (کرهت) کند معنوی

به لام می شود نسبت به آنچه در معنا مفعول است و معنوی به (الی) می شود نسبت

به لفظی که فاعل است مانند: العاقل احب للعلم من المال (حب العلم التوسل المال)

الولد الیتر احب الی والدیه من العاق (یحبه والده التوسن مکبتهما للعاق)

۲. اگر فعل آن دلالت بر علم کند معنوی به (با) می شود مانند: زید اعرفک وانا اری به

۳. اگر فعل آن دلالت بر غیر موارد مذکور کند معنوی به (لام) می شود مانند: هو اوعی للعلم

۴. معنوی به حرف جر باشد اسم تفضیل هم به همان حرف معنوی می شود مانند: هو ازهد فی الدنیا

اگر فعل افضل تفضیل:

نکته ۱: افعل تفضیل ساخته نمی شود مگر از افعال که طایر است از آنها فعل تعجب ساخته شود.

نکته ۲: حالات تعجب افعل تعجب نیز مانند حالاتی است که برای افعل تفضیل بیان شد مانند:

ما احب المؤمن لله وما احب الی الله وما اعرفه بنفسه وما اقطع للعوانق واغضبه لظرفه وما ازهده فی الدنیا

نکته ۳: اگر افعل تفضیل از فعلی باشد که معنوی به دو مفعول است مفعول دوم به فعل مقدر مضمون

می شود مانند: انت اکسر للفقراء (تکسوهم) الثیاب

صباری ۴ (۲) درس ۴۱ (افعال مدح و ذم)

تعریف: افعالی که وضع شوند برای ایاد کردن مدح یا ذم بر سبیل مسالفة مانند:

نعم الرجل زيد

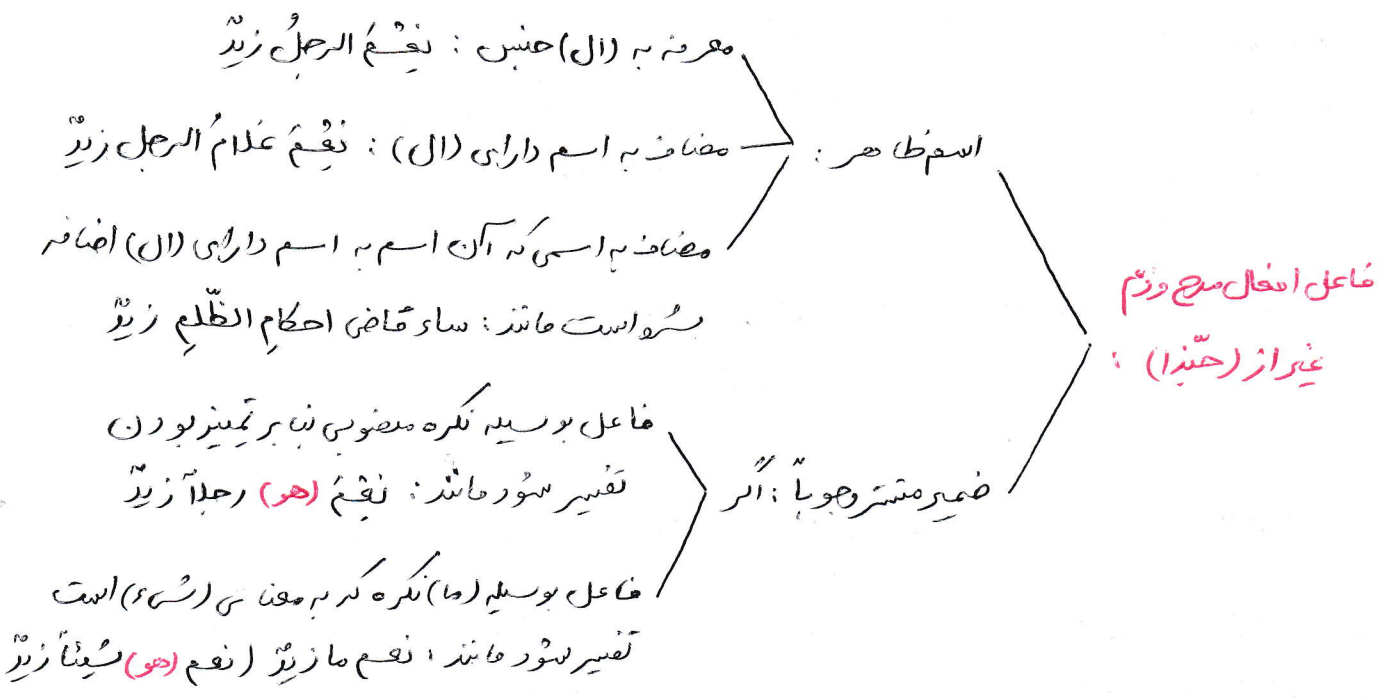
مع : نِعْمٌ ، حَسْبًا
ذم : سَاءٌ ، بُسًّا } افعال

نکته ۱: افعال مدح و ذم جامد هستند و فقط به صورت ماضی استعمال می شوند و با فاعلی

که اسم ظاهر است جاری می گردند (از نظر صرفه بودن فعل، معتمد شدن فاعل بر فعل) غیر از (حَسْبًا) که با تمام مضمون له دارای لفظاً تکسائی است.

نکته ۲: تفاوت افعال مدح و ذم با سایر افعال در این است که افعال مدح و ذم علاوه بر

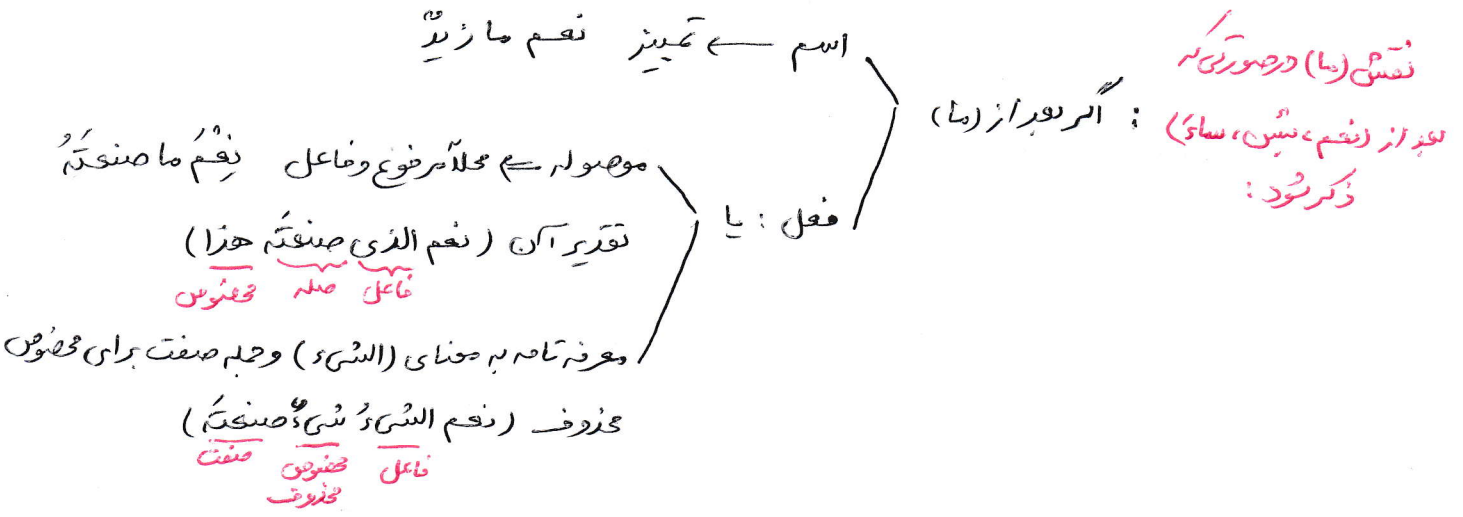
فاعل نیازمند اسم مرفوع دیگری هستند که مخصوص به مدح یا ذم نامیده می شود.



نکته ۱: جایز است جمع بین فاعل اسم ظاهر و تمیز ولی بعضی خوبان این جمع را اجازه داده اند برای

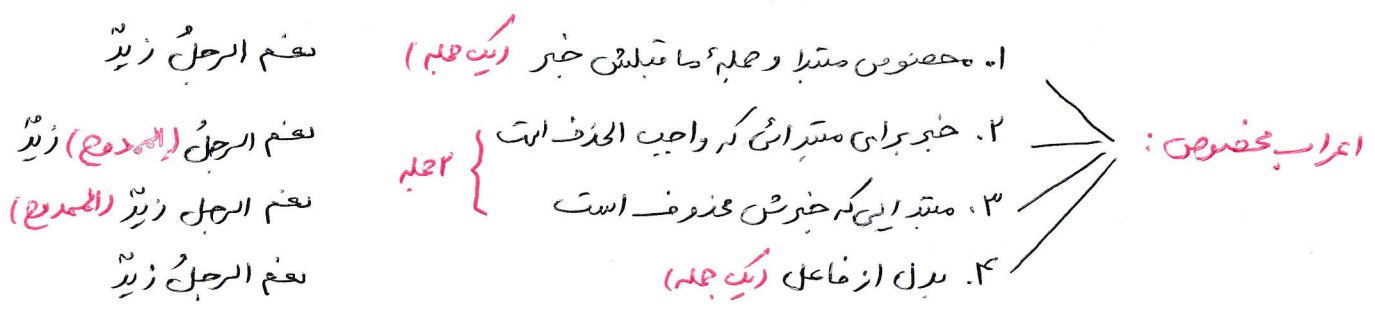
مجرداً کبر مانند: نعم الحارُّ حاراً من حمی
فاعل تمیز مضمون

نکته ۲: جایز است ارفعان میم (ما) در میم (نعم) و مکسور کردن (عین) و مسدود کردن (میم) مانند: نِعْمًا زیدٌ



نکته ۱: مرتبه مخصوص مؤخر از فاعل است و تقدیم آن مطلقاً جایز نیست ولی مقدم کردن مخصوص بر فعل جایز است (زید نعم الرجل) مگر در حدیثاً.

نکته ۲: گاهی مخصوص با قرینه حذف می شود مانند: دررنا النخوة علی استاذی فاضلی و نعم المدرس (الاستاذ) و حذف مخصوص بعد از (یا) نیز طایر است. (نعماً، نسیها)

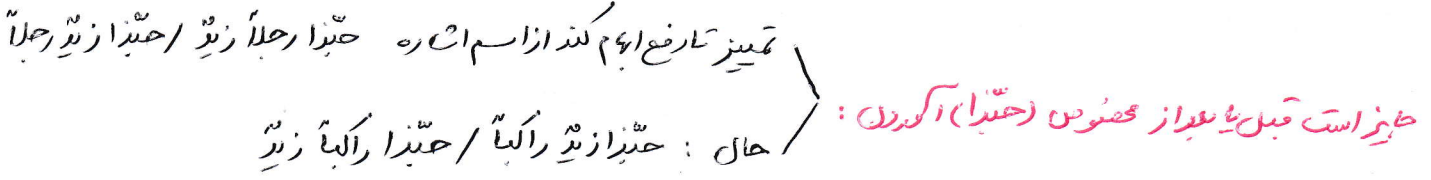


حبذا: مرکب از (حب) فعل ماضی و (ذا) اسم اشاره می باشد و (ذا) همیشه صغیر مذکر می باشد
مخصوص هر چه که باشد. حبذا زید رالیا
ح ۲ یا حال

نکته ۱: اگر (لا) نافی بر حبذا مقدم شود (لا حبذا) برای ذم می باشد. مانند: لا حبذا المتکبر

نکته ۲: اگر اسم اشاره (ذا) حذف شود مخصوص به عنوان فاعل (حب) قرار داده می شود حب من التاریخ

و جایز است (خول) یا (ذ) زائمه و فاعل آن که در ابصورت ماعل (قطاً) مجرور و ملامت مفعول است. حب بقره النبی



مباری ۴ (۲) درس ۴۲ (استثناء)

تعریف استثناء: خارج کردن اسم ما بعد (إلا) یا یکی از ادوات استثناء از حکم ما قبلش مانند: جَانِسُ الْقَوْمِ إِلَّا زَيْدًا

ادات استثناء: إِلَّا، غَيْرِ، سِوَى، خِلا، عِدا، حَاشَا

ملحقات ادوات استثناء: لَا سِوَا، لَيْسَ، لَا يَكُونُ، يَبْدُو

۱. متصل: استثنایی که در آن مستثنی از جنس مستثنی منه است مانند: جَانِسُ الْقَوْمِ إِلَّا زَيْدًا

۲. منقطع: استثنایی که در آن مستثنی از جنس مستثنی منه نیست مانند: جَانِسُ الْقَوْمِ إِلَّا حَمَارًا

۳. مفرغ: استثنایی که در آن مستثنی منه ذکر شواهد است: مَا جَاءَ إِلَّا زَيْدًا

انواع استثناء:

نکته ۱: استثناء متصل شایع در استعمال است و استثناء منقطع اثری در نما در است ولی در کلام فصیح اکثراً است.

نکته ۲: کلام قبل از (إلا) در استثناء مفرغ ناقص است و معنای آن با ما بپریش تمام می شود.

نکته ۳: مستثنی منه باید لفظ عام باشد (دارای افراد یا اجزای) تا بتوان چیزی را از آن استثناء کرد.

نکته ۴: (بُئِدَ) مانند (غیر) استعمال می شود و مانند (غیر) است از نظر وزن و معنا ولی از جهت

بِإِلَّا فرق دارد که عبارت است از: ۱. اختصاص به استثناء منقطع دارد ۲. همسب

مضروب است. ۳. صفت واقع نمی شود. ۴. دائم الاضمار است. ۵. فقط به (ان) و

و معمولی اضمار می شود. اَنَا أَفْضَعُ مِنَ نَطْقِ الْضَّادِ بَيْدُ اُنْتِ مِنْ لُجْدِ

تفاوت (إلا) و (غیر):

۱. (غیر) صفت واقع می شود برخلاف (إلا) عدوی در هم غیر جدید (چون (غیر) و صفت واقع می شود که قبل آن لفظ عامی باشد که بتوان از آن استثناء کرد)

۲. استثناء مفرغ در (غیر) مثبت است ولی در (إلا) منفی است. قَامَ غَيْرُ زَيْدٍ

۳. اگر بعد از (إلا) م، لم بیاید باید مضروب شود مانند مَا حَبَّبَكَ إِلَّا اِسْتِغَاءَ مَعْرُوفِكَ لِي

بِعِزِّهِ (غیر) مضاف الیه (غیر) بوده و خود (غیر) چون مصدر مثبت باید با

لام تعلیل ذکر شود. مَا حَبَّبَكَ لِغَيْرِ اِسْتِغَاءَ مَعْرُوفِكَ

۱. متشبه متصل تام موجب (غیر مبنی بر نفس، نفس یا آند هم انظار) جانش القوم الا زیداً

۲. متشبه منقطع (موجب یا غیر موجب) جانش القوم الا حاراً

۳. تقدیم متشبه بر متشبه منه (متصل یا منقطع) ما جانش الا زیداً احد

نکته: عامل نصب متشبه: ^{إلا} عامل مقدم به نظر مرجع نحوون

۲. جواز نصب و بدل از متشبه منه به متشبه متصل تام غیر موجب

ما جانش القوم الا زیداً او زیداً

نکته: ما بعد (إلا) بدل بعض از کل است و اگر متشبه نتواند بدل از لفظ متشبه منه

باید آنگاه بدل از محل متشبه منه همراهِ وجه مانند: ما جانش من واحد الا زیداً

(فاعل) نکوه موقوفه

۳. به حسب عوامل (به فرضی که إلا در کلام نیاید) به متشبه منقطع در کلام غیر موجب

ما جانش الا زیداً / ما رأیت الا زیداً

۴. مجرور به (غیر) یا (یوسف) با اضافه شدن این دو لفظ به متشبه

اعراب (غیر) و (یوسف): اعراب متشبه به (إلا) را می بیند. (متصل، منقطع، منقطع)

جانش القوم غیری زیداً / ما جانش القوم غیری زیداً

استناد

معانی (غیر):

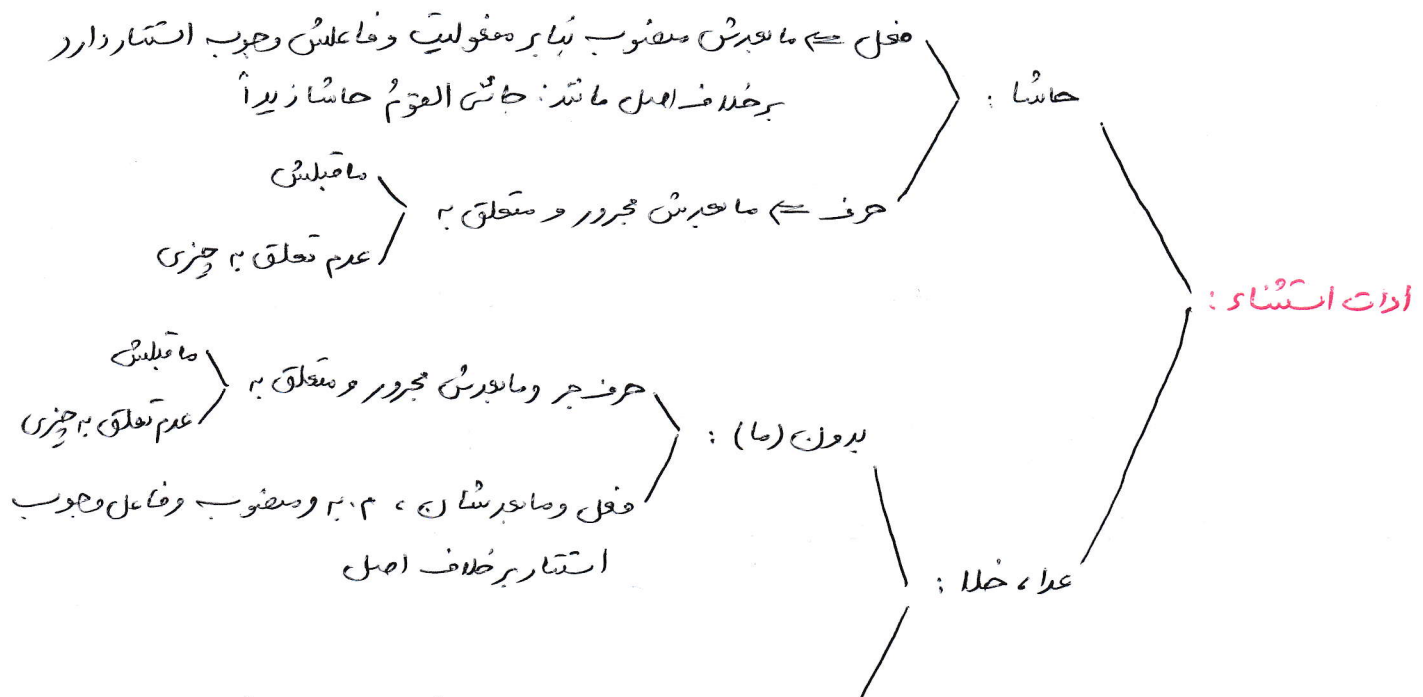
صفت برای نکره (به خاطر وجود معنای اسم فاعل در آن) جانش رجل غریک (مفایرک)

نکته: حکم (یوسف) مانند (غیر) است در وجوب جر متشبه بود به آن و همان اعراب (غیر) را

می برد ولی اعراب آن تقدیری است. جانش القوم یوسفی زیداً

تقدیر آسهب

اعراب متشبه:



با (ما) ← ماضی بود و متعلق به آنها و اجیب المضرب بود و خون
وقایم به آنها ملحق می شود (ما عرائی - ما حلائس) بنابر این (ما)
مصدریه با ماضی به تاویل مصدری شده و مضبوط می شود بنابر
حال بود که از معنای فعل ترقیه شده و به صورت اسم فاعل ذکر
می شود مانند: جائس العوم ما عدا زیداً (مجاوزین (یاه) یا
جائس العوم ما حلا زیداً (خالین منه)

استناد به (لین) (لا یلین): مضبوط می شود تا خبر برای این امثال باشد و اسم آنها ضمیر مستتر و جوب
است مانند: زر حونا جیفا لین / لا یلین احاکم الصغیر (ضمیر مستتر بر می گردد به اسم فاعل
که از مفهوم فعل ساخته می شود (لین انرا کر...))

مستتر به (لا یثما): اگر
معرنه باشد ← مجاوز رفع و جبر اجاد الحطباء و لا یثما زید
نکره باشد ← مجاوز رفع مضبوط و جبر رب عبرة اصطفی الله و لا یثما عبرة بالابرار

نکته: لا یثما حقیقاً از کلمات استنادیست و از باب نوسه خبر دارات استناد کرده است زیرا
ما بعد از حکم ما قبل جدا می کند از جهت عدم مساوات ما قبل و ما بعد و ما بعد معقل علیه در حکم است.

نکتہ: گاهی (لا سِئَمَا) به عنوان کتبه به معنای حضوراً استعمال می شود و بنا بر م. مطلق (برای)

فعل اُخْصَّ مَخْرُوفٌ) معنوی می شود و بعد از آن حال می آید مفرد یا ثمر یا جمع یا محملاً در شرط
 والله: أَحِبَّ زَيْدًا وَلَا سِئَمَا مُتَكَلِّمًا / وَحَسَنَظْمًا / إِنَّهُ تَكَلَّمَ (واو) لَا سِئَمَا اعتراضیه است
 عربون (واو) استعینا نمی شود مگر در موارد نادری.

فائده کافه \leftarrow اگر بعد از آن حال بیاید اگر الم الضیف دلا سِئَمَا تَقِيًّا
 موصوله \leftarrow اگر بعد از آن ظرف بیاید سِرِّي النِّسِيمِ وَلَا سِئَمَا فِي لُبِّي

(یا) در (لا سِئَمَا):

نحو ۳: درس ۵۴ (حروف جر)

واقع شدن بعد از حروف جر

م. الیه واقع شدن

محرور شدن اسم به :

مُتَرَكِّبٌ بَيْنَ اسْمٍ ظَاهِرٍ وَضَمِيرٍ، مِثْنٌ، اِلْرُّنْ، عُنْ، عَلَيَّ، فَيَ، لَامٌ، بَاءٌ، عَدَا، خَلَا، حَاسَا

مُخْتَصِنٌ بِاسْمٍ ظَاهِرٍ: رَبُّ، مَدُّ، مَثَدٌ، حَتَّى، كَافٌ، وَاوَقَسِمَ، تَادِقَسِمَ، كَسَى

مُخْتَصِنٌ بِضَمِيرٍ: لَوْلَا

اتصاف حروف جر:

فعل: انعمت عليهم

شبه فعل (اسم فاعل، مفعول، مسببهم و...) غير المحضوب عليهم

التيه را هم ای از فعل دارد (اسم فعل، مصدر و...)

حرف جر نیازی به متعلق ندارد و متعلق آن یا :

تَرَكَالْ فِي الْبَاجِرَةِ ، الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَاجِبٌ

نکته ۱: اگر متعلق بر وجود مطلق دلالت کند حذف آن واجب است به سبب به نیازی به آن مانند:

زَيْدٌ فِي الدَّارِ وَلِيٌّ أَمْرٌ بِرُجُوعِهِ مَقْدِيمٌ صَفَتِي دَلَالَتٌ كُنْدُ ذَكَرَ الْكَانَ وَاجِبٌ اسْتِ مَانْدُ:

هو علي كل شيء قدير

مررت بالذي في المدينة

زيد في الدار

جاء زيد في موكب

شاهدت رجلاً في الدار

متعلق فعل

متعلق فعل يا شبه فعل

حال

صفت

وجود مطلق در:

نکته ۲: متعلق حروف جر قسم نیز حذف می شود مگر حرف باد قسم (که حذف متعلق جایز است)

مَانْدُ: وَاللَّهِ لِأَضْحَىٰ كُلُّ تَقْيِيسٍ فِي سَبِيلِ خَيْرِك

حروف جر زائد: ما جائي من أحد

حروف شبه زائد (رُبَّ، لَوْلَا، لَعَلَّ)

كاف تميم: زَيْدٌ كَالْأَنْد

عدم متعلق در:

نکته ۳: متعلق ظرف مانند متعلق حرف جر است

خو: ۳ درس ۵۵ (اضافه ۱)

اضافه: نسبت دادن اسمی به دیگری است که اولی مضاف و دومی م، الیه نامیده می شود مانند:

طاعة الله ، غابرة الخطيئات

اضافه معنوی: نسبت دادن یک اسم به دیگری نیازی در نظر گرفتن معنای حرف جر: طاعة الله

اقسام اضافه ۱

اسم فاعل به مفعولش: والله منكم نوره

صیغه مبالغه به مفعولش: عسى نصائر المظلوم

صفت مسببه به فاعلش: الحسود دائم السقم

اسم مفعول به نائب فاعلش: هذا الرجل مسفوق الدم

اضافه لفظیه: اضافه صفت به مفعولش بوسیله اضافه

صین: اگر م الیه جنس مضاف باشد: خاتم فضة

فی: اگر م الیه ظرف مضاف باشد: صلاة اللیل

لام: اگر م الیه مانک (یا تبه مانک) مضاف باشد: کتاب اُحیک، عبدزید

اضافه معنوی: یا به تقدیر:

نکته ۱: شرط اضافه لفظیه بودن اسم فاعل و اسم مفعول این است که به معنای حال یا استقبال باشند

ولی اگر این دو به معنای ماضی (باری الوجود) یا استمرار (خاصی العسیره) یا جاری جرای اسماء موصوفه

(کاتب القاضی، مملوک الأمير) باشند، اضافه معنوی می باشند.

نکته ۲: اضافه صفت مسببه به مفعولش همیشه لفظیه است چون زبان آن حال است.

۱. اضافه معنوی در صورت اضافه شدن نکره به معرفه فاعلو تعریف می دهد ولی اگر نکره اضافه شود

برای تخصیص است مانند غلام زید، کتاب رجل ولی اضافه لفظیه فقط برای تخفیف در لفظ است.

تفاوت اضافه

مانند: ضارب زید

لفظیه و معنوی ۱

۲. اضافه معنوی، اضافه محضه است چون در نسبت اتصال بی باشد مانند: هذا غلام زید

(هذا غلام زید یعنی توئیم چون معنا تغییر می کند) ولی اضافه لفظیه، اضافه غیر محضه

است چون در تقدیر اتصال در لفظ است مانند: أنا ضارب عمرو که می توان

گفت: أنا ضارب عمراً (معنا یکسان است فقط اضافه برای تخفیف در لفظ است)

(ال) در اضافه معنوی

حکم مضاف ←

عجز است از

تنویح

نون تنبیه و جمع و مطلقات آن؛ غلاما زید ، انا رادوه اللهم

نکته ۱: مضاف بنا به عامل ما قبل اعراب داده می شود ولی م الیه در هر حالی مجرور است.

۱. م الیه (ال) داخته باشد : أنت المتبع الحق

شرایط دخول (ال) بر

۲. م الیه اضافه به (ال) دارسود : أنت المكرم غلام الأمير

مضاف در اضافه لعظیم :

۳. مضاف ، مثنی یا جمع مذكر سالم باشد : الفاتحاصفق زید وکبر

السائلون بیروت اکمنون

نکته ۲: اضافه دو اسمی که در معنا صدق دهند طرز نسبت مانند دو اسم مترادف یا صفت و موصوف

و اگر کلامی از عرب کشیده شود که به نظر رسید دو مترادف به هم اضافه شود اند یا موصوف

به صفت اضافه شود باید به تأویل برده شود مانند: صلاة الأولى (صلاة الساعة الأولى)

و هنگامی که مضاف عام و م الیه خاص باشد (اضافه ماهر ، ایام ، علوم و بلاد به اسمستان

مانند: يوم العمرة ، مدینة مصر ، علم الهندسة ، شهر رجب) اضافه بیائیه است.

نکته ۳: اضافه صفت به موصوفش در کلام بلفظ (اهل بلاغت) زیاد است مانند :

ليس تحت كبير أمير (امیر کبیر) ، کرام الناس (الناس الکرام) و اضافه

صفت به موصوف ، قرار دادن مضاف (صفت) به مترادف مضاف به جنسش

است . (م الیه ، جنس است) (کرام الناس : بزرگوارانی که از جنس مردمند)

نخوس: درس ۵۶ (افزافه ۲)

اسماء دائم الاضافه: برخی اسماء حتماً باید افزافه شوند چون به تنهایی معنای آنها ناقص است و با افزافه

شدن معنای آنها کامل می شود این اسماء عبارتند از: کل، بعض، مثل، شبه، غیر، سوی، کلا، کلتا، نحو، قبالة، خذای، ازاد، تجاه، تلقاء، سبحانی، معاذ، مع، سائر، لکیر (در قسم) ذو، ذات، اولو (جمع ذو)، اولات (جمع ذات)، بین، لدی، لدن، عند، وحد، وسط، اول، عل، الجهات الست، دون، قبل، بعد، ای، حسب، جمیع.

نکته ۱: «کُلُّ» بعض، جمیع، مع، «ای» جایز است که در نیت افزافه شوند که در این صورت م. الیه

حذف شود و این الفاظ معرب شو و تنوین عوض می بیند مانند: کُلُّ حَتَّى

نکته ۲: جهت است (خلف، أمام، فوق، تحت، یسین و شمال) و جاری مجرای آنها یعنی (دون، قبل

معرب و منون شوند: کنت قبلاً مجتهداً

منبی برضم: هذا الذي رزقنا من قبل

معرب و غیر منون تو یا م. الیه مذکور است

ما ت الملك ومات الوزير قبل

بعد: اكرم الیه آنها حذف شود جایز است:

نکته ۳: جایز نیست در «حسب» هنگام قطع از افزافه مگر بیا برضم مانند: قَبِضْتُ درهماً فحسبُ

(فحسبی یا قبضتہ)

نکته ۴: کلمه (غیر) قطع از افزافه نمی شود مگر در حالی که مسوق به (لا) یا (لیس) باشد و احسن

بیا آن برضم است و جایز است قلیلاً تنوین رفع یا نصب مانند: (وكان اسمه حمداً و

كذبتُ ابا جعفر لا غیر)

نکته ۵: اسماء متوعلمه در ابهام (مثل، غیر، شبه، سوی) در هنگام افزافه شدن افاده تعریف

(معرضه بودن) نمی کنند بیا برای این جایز است صفت برای نکره واقع شوند مانند: مررت بر رجلٍ مُبَلِّغٍ

نکته ۶: ذو به معنای صاحب افزافه نمی شود مگر به اسم جنس (غیر علم) ظاهر (غیر صفت) غیر صفت

(غیر مستق) خواه م. الیه نکره باشد مانند: جاءني رجلٌ ذُو مالٍ یا معرفة باشد مانند: جاءني الرجلُ ذُو المالِ

و فرقی نمی کنند (ذو) صفت واقع شود مانند: جاءني رجلٌ ذُو مالٍ یا معرفة باشد مانند: جاءني الرجلُ ذُو المالِ

ظروفی که به جمله اضافه می شوند؛ حَيْثُ، إِذَا، إِذَا، لَمَّا این ظروف و جویاً مبنی هستند به خاطر نیازی
همسگنی این ظروف به جمله و شرطی می شود در جمله که متصل بر ضمیری که به مضاف بری گردد باشد.

نکته ۱: (حَيْثُ) و (إِذَا) اضافه می شوند به جمله اسمیه و فعلیه. (حَيْثُ) غالباً به جمله فعلیه اضافه می شود
و (إِذَا) غالباً به فعل ماضی و گاهی به فعل مضارع اضافه می شود. مانند: تَرَكْتُ حَيْثُ اللَّامِ نَزَلَ
وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ، إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ، وَاتَّكَلَوْهُمْ حَيْثُ تَقَعْتُمْوَهُمْ، ... من حَيْثُ لَا يَلْعَلُونَ

نکته ۲: گاهی جمله ای که (إِذَا) به آن اضافه می شود حذف شود و عوض از آن تَبَيَّنَ می آید مانند:
فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ (حِينَ إِذَا بَلَغَتِ)

نکته ۳: (لَمَّا) و (إِذَا) اختصاص به جمله فعلیه دارند غیر از اینکه (لَمَّا) استعمال نمی شود مگر در
ماضی مانند: فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ و (إِذَا) به زمان مستقبل اختصاص دارد ولو
بر فعل ماضی داخل شود مانند: وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا و فعل بعد از آن اکراً ماضی و
گاهی مضارع می باشد مانند: إِذَا تَبَيَّنَ عَلَيْهِمْ بِخُرُوجِ اللَّأَذْقَانِ سُجَّدًا

نکته ۴: حایز است ظرف زمان مبهم مقصرف به جمله اضافه می شود مانند: يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَالَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ

نکته ۵: مَثَرٌ و مَثَرٌ گاهی اضافه می شوند به
جمله: مَا سَلَكَ فِي الْحَقِّ مَثَرٌ أَرَيْتَهُ
مفرد: أَرَيْتُ مَقِيمٌ عَلَى ذَنْبٍ مَثَرٌ دَهْرِي

نحو: درس ۵۷ (نعت ۱)

تابع: چیزی است که از جهت اعراب ما قبلش را تبعیت می کند

اصلی

اعراب:

تبعی: نعت، بدل، تأکید، عطف بیان، عطف به حروف

نعت:

حقیقی: تابعی است که دلالت می کند بر صفتی از صفات منقوش: رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

بیعی: تابعی است که دلالت می کند بر صفتی از صفات متعلق منقوش مانند:

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا

اسم فاعل: الرئثة القاعة

اسم مفعول: كتاب مرقوم

صفت مسببه: أم عندهم خزائن رحمة ربك العزيز الوهاب

افعل تفضيل: الذي يصلي النار الكبرى

مشتق:

اقسام نعت:

اسم اشاره غير مكانية: قال بل فقله كبيرهم هذا فاشأ لوهم

موصول دارای (ال): فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون

اسم عدد: قل من رب السماوات السبع

اسم منسوب: بلسان عربي مبين

اسم جامد دال بر معنای مشتق: الرجل النخل مكره (الحال)

ذو به معنای صاحب: ويبقى وجه ربك ذو الجلال والإكرام

مصدر ثلاثي (غير مبني) جازئين مشتق شو ومفرد مذکر می باشد

رجال ثقة (مؤثوق بهم)، جهود عدل (عادلون)

ما مبهم: جنبك لأمر ما

أى وكل كما ليه: الفقيه كل الفقيه من كم يقبط الناس من رحمة الله

- ۱. آنچه که نه موصوف می شود نه صفت فائده صمایر مطلقاً و اسما اشاره مکانیه
- ۲. آنچه که موصوف می شود ولی صفت نمی شود فائده علم
- ۳. آنچه که هم موصوف می شود هم صفت فائده: اسما اشاره غیر مکانیه
- ۴. آنچه صفت می شود ولی موصوف نمی شود فائده: موصول دارای (ال)

اقسام معارف
سبب به نعت

حلم نعتیه

نکته ۱: اگر جمله خبریه (اسمیه یا فعلیه) یا شبه جمله بخوانند نعت واقع شود نعت برای نکره می باشد و تأویل به نکره برده می شود فائده: وَلَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ الْعَنُوبِ (داعون)

نکته ۲: جمله انشائیه و طلبیه نعت واقع نمی شود ولی جمله شرطیه نعت واقع می شود فائده: رَأَيْتُ فَقِيرًا مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَتْلُو آيَاتِنَا أَنَاذِرًا

نکته ۳: شرط می شود در جمله خبریه که ممتلئ بر صفت (ملفوظ یا مقدر) بازر تا ربط داده شود به موصوف و اگر اجنبی از صفات باشد صفت واقع نمی شود.

نکته ۴: جمله نعتیه به حسب ما قبلش محلی از اعراب دارد.

نکته ۵: اگر اسمی دارای نعت مفرد و جمله باشد نعت مفرد مقدم می شود چون مفرد اصل در نعت است فائده: وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أُنزِلَ فِيهِ

اعراب (رفع، نصب، جر)

تعريف و تنكير

تذكير و تأنيث

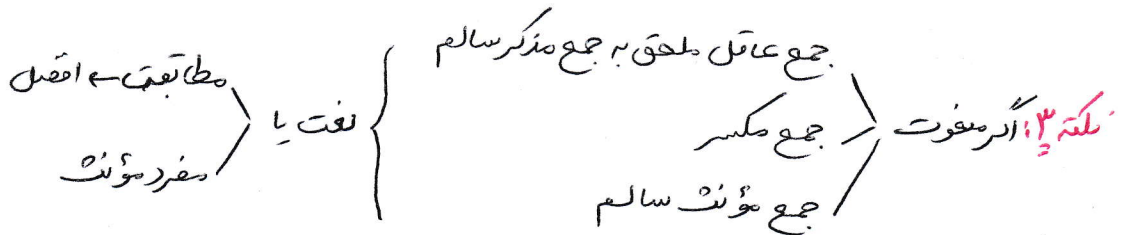
افراد، تشبيه، جمع

نعت حقیقی تابع

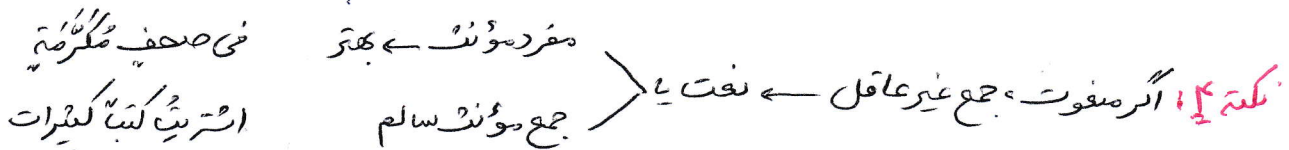
متبوع است در:

نکته ۱: مطابقت نعت از صفات در صورتی است که مانعی برای این مطابقت نباشد مانند: نضوح، صبور، جریح (که برای مذکر و مؤنث یکسان است) و افعال تفضیل با *من* (که همیشه مفرد مذکر می آید) مانند رأیت امرأة جریحاً، رأیت امرأة افضل من هنذا.

نکته ۲: اگر صفات جمع مذکر سالم باشد مطابقت واجب است مانند جاء المسلمون الصابرون

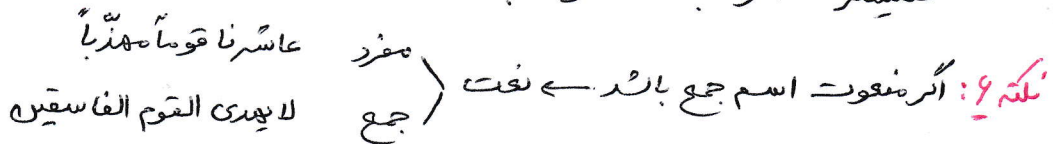


جاء البنون الصالحون / الصالحة / الرجال المحسنون / المحسنة / المؤمنات الفاضلات / الفاضلة



نکته ۵: اگر صفات غیر عاقل به مترادف عاقل شود مانند عاقل برای آن نعت آورد می شود مانند:

فليس كرك الكواكب الناطقون بقدرتك



نکته ۷: اگر صفات شامل مذکر و مؤنث باشد مذکر غلبه داده می شود مانند: جاء يوسف و مریم العاقلان

و اگر صفات شامل عاقل و غیر عاقل باشد عاقل غلبه داده می شود مانند: جاء الهنود و العنود الفاضلون

نوع اول: موصوف + صفت (مفرد) + جامد + ضمیر جاد الرجل العالم أبوهُ
 نوع دوم: موصوف + مشتق (دارای ضمیر صغیر) + جامد رَأَيْتِ الْفَتَاةَ الْكُرَيْمَةَ نَسَبًا

نفت بیبی:

در اعراب و معرفه و نکره بودن تابع ما قبل

نوع اول: این نفت
 نفت دائماً مفرد
 در تذکیر و تانیث تابع ما بعد

بیعت در نفت بیبی:

نکته: اگر ما بعد جمع ملکر باشد، جمع آوردن نفت بیبی جایز است مانند: جادنی الرجل الفضلاء أبائهُ

نوع دوم: مانند نفت حقیقی است مانند: رَأَيْتِ رَجُلَيْنِ كَرِيمِي الْأَبِّ، رَأَيْتِ رَجُلًا حَسَنًا الْوَجْهِ

رفع نفت است تاخیر برای ابتدای محذوف باشد

نصب نفت است تا مفعول برای فعل محذوف (اعنی) باشد

نفت مقطوع: مراد از قطع نفت، یا

نکته: قطع نفت جایز است اگر ذکر نفت برای صغوت لازم نباشد مانند نفتی که برای مدح

يَا ذُمَّ يَا رَحْمَتِي يَا أَيُّهَا الْحَمْدُ الْحَمْدُ الْحَمْدُ

م خ مقوفه صفت م
 اگر نفت برای صغوت مهم (مانند اسم اشاره) باشد مانند: عَارٌّ عَلَيْكَ إِذَا مَفَلَتْ عَظِيمٌ

جو از ماضی بین نفت و منقوع:

بم (لا) و (اینا) که در اینصورت واجب است تکرار (لا) و (اینا) بین نغوت

بجری در حاکم بوسیله (واو) عطف شده اند مانند: هَذَا يَوْمٌ لَا حَارٌّ وَلَا بَارِدٌ

لَكُلِّ أَجَلٍ إِيَّا قَرِيبٌ وَإِيَّا بَعِيدٌ

نحو ۳: درس ۵۹ (تأکید)

تأکید: تابعی است که برای تفسیر و تبیین متبوعش ذکر می شود.

لقطی: تکرار لفظ اول بعینه یا مترادف لفظ اول مانند: جَاءَ جَاءُ زَيْدٌ، صَرَبْتُ أَنْتَ
الْقَيْتُ الدَّابُّ رَمِيَتْهُ مِنَ النَّافِذَةِ
معنوی: با الفاظ خاص است.

نکته ۱: تأکید لقطی در اسم، ضمیر، فعل، حرف یا جمله واقع می شود.

نکته ۲: ضمیر متصل (مرفوعی، منصوبی، مجروری) بوسیله ضمیر منفصل مرفوعی تأکید می شود.

مانند: اِذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِنَا / إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ / مَرَرْتُ بِهِ هُوَ

نکته ۳: جمله موکد غالباً با حرف عطف زائد مقترن می شود مانند: أُولَئِكَ فَأُولَئِكَ نَعْمَ أُولَئِكَ فَأُولَئِكَ

تأکید معنوی: چیزی است که بر طرف می کند یا
احتمال متعلقات متبوعش را از اینکه اضافه به متبوع
شود مانند: جَاءَ الْأَمِيرُ نَفْسَهُ
اراده حضور را در متبوعی که ظاهر آن عموم است مانند:
جَاءَ الْقَوْمُ وَهُمْ كَلِمٌ

تأکید سبب ← الفاظ آن: نفس و عین
تأکید سمول ← الفاظ آن: کلا، کلتا، کل، أجمع، جمیع، عافه

نفس و عین : برای تأکید مفرد، مثنی، جمع با اختلاف صیغه و ضمیر (مطابق با متبوع)
جاء زيدٌ بنفسه ، جاء الزيدون انفسهم ، جاء الزيدان انفسهما

نکته ۱: برای تأکید مثنی جمع این دو لفظ راجع آورده و جمع آوردن برای تأکید جمع واجب و برای تأکید مثنی مرجح است.

نکته ۲: گاهی نفس و عین بوسیله یا زائده مجروری شوند که در این صورت لفظ مجرور محلاً تابع اعراب متبوعشان می باشد. مانند: جاء زيدٌ بنفسه
أقبل الكراء بانفسهم

نکته ۳: اگر ضمیر متصل مرفوعی بوسیله نفس و عین تأکید شود راجب است ابتدا بوسیله ضمیر منفصل تأکید شود مانند جاء هو بنفسه و اگر ضمیر غیر نفس و عین تأکید شود لازم نیست مانند قوموا کلّم و همچنین اگر ضمیر منصوبی یا مجروری هم باشد لازم نیست مانند رأيت عينا ، مررت ب نفسه

کلا و کلتا : برای تأکید مثنی مذکر و مثنی مؤنث در حالتی که اضافه به ضمیر مثنی می شوند
مانند : جاء الرجلان کلاهما / جاءت المرأتان کلتاهما

کُلّ ، اجمع ، جمع ، عامه : برای تأکید مفرد یا جمع به اعتبار ذات آن شمره یا به اعتبار عامل آن یا به اعتبار هر دو مانند: آکن القوم کلهم
نعت الفرس کلّه ، نعت العبيد کلهم

نکته ۱: اجمع غالباً بعد از کلّ می آید در حالی که (کلّ) اضافه می شود به ضمیر متبوع که

در این صورت اجمع تابع بعد از (کلّ) می باشد و این تابع غیر مصروف است مانند: جاء الجيش ^و کلمه اجمع

نکته ۲: جمعا مؤنث اجمع است که در تمام احکام مانند اجمع است و جمع جمعا ، جمع می باشد
مانند : جاءت القبيلة کلها جمعا / جاءت النساء کلهن جمع .

نکته ۳: گاهی نکره بودن اجمع و جمعا تصدیق شود که در این صورت منصوب می شوند
ببهر حالتی مانند: اعجبتني القصر اجمع والدار جمعا .

الفاظ تأکید
معنوی :

نحو ۳: درس ۶ (بدل)

بدل: تابعی است که مقصود به حکم است.

کل از کل: بدل عین متبوع است: جَاءَ زَيْدٌ أُخُوکَ
 بعض از کل: بدل جزئی از متبوع است: قَرَأْتُ الْکِتَابَ نَهْفَهُ
 بعض اشتمال: بدل از متعلقات متبوع است: اعْجَبْنِي زَيْدٌ عَلْمَهُ

نکته ۱: بدل تفصیلی (بدنی که عبارت مجمل ماقبل را توضیح می دهد) به بدل کل ملحق می شود و جایز

است در اعراب آن:

۱. تبعیت از متبوع
۲. خبری برای مبتدای محذوف
۳. مفعول به تقدیر اعمی

 الکلہ ثلاثہ: اسم و فعل و حرف

نکته ۲: هنگامی که مبدل منه، حرف شرط یا حرف استفهام در برداشته باشد آن حرف با بدل هم ظاهر

می شود مانند: مَا تَفْعَلُ إِذْ خِيَرْتُكَ أَوْ إِذْ سُرِّرْتَ تَجْرُبَةً / كَيْفَ أَنْتَ أَصْبَحَ أُمُّ سَقِيمٍ

نکته ۳: جایز نیست تصریح کردن به عامل مبدل منه مادامی که حرف جر نباشد مانند: اسْتَفْتَيْتُ زَيْدًا بِأَخِيكَ

نکته ۴: بدل بعضی از کل و بدل اشتمال احتیاج به رابطی دارند که به مبدل منه برتردد و این رابط

یا ضمیر مذکور است مانند: قَرَأْتُ الْکِتَابَ نَهْفَهُ يَاضِيْرٌ مَقْدَرٌ اسْتَفْتَيْتُ زَيْدًا بِأَخِيكَ

الْبَيْتِ مِنَ اسْتَطَاعَ (مَنْكُمْ) إِلَيْهِ سَبِيْلًا

نکته ۵: بدل کل از کل نیاز به رابط ندارد چون بدل عین مبدل منه است.

نکته ۶: گاهی (ال) نیابت از ضمیر می کند و رابط بدل با مبدل منه می باشد مانند: قَبِلْتَهُ الْبَيْدَ (بِدِهِ)

نکته ۷: گاهی بدل بعضی بی نیاز از ضمیر (مذکور یا مقدر) رابط می باشد مانند: مَا جَاءَنِي أَحَدٌ إِلَّا هَدَانًا

نکته ۸: بدل فقط در اعراب تابع مبدل منه است.

معرفه از نکره : أَنْتَ لَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

نکره از معرفه م شرط موصوفه بودن نکره : مَرَرْتُ بِزَيْدٍ رَجُلٍ عَالِمٍ

اسم ظاهرا از ضمیر غائب : رَأَيْتُ أَخَاكَ

نکته : اگر مبدل منضم ضمیر مستکلم یا مخاطب باشد برای آنرا بدل آورده نمی شود پس گفته

نمی شود : رَأَيْتُكَ خَالِدًا مادامی که بدل افاده احاطه و شمول نکند و بی اثر افاد

شمول نکند بدل آورده می شود مانند : خَدُوا هَذَا كَيْفَ تَلَا كِتَابَكُمْ

بدل:

مفعول از مفعول (باستفوی بودن در زمان و معنا) مانند : مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَى أَثَامًا رِضَاعًا

له العذاب يوم القيامة

مفعول از رُبِّ مفعول : رَبِّدِّمْتَنِي خَافَ اللَّهُ

حمله از جمله (با مفعول بودن در اسمیه و فعلیه) حواله احد الله الصمد ، اِرْحَلْنَا لَاتَقِيمَنَّ عِنْدَنَا

حمله از مفعول : عَرَفْتُ زَيْدًا ابْنًا هُوَ

مفعول از جمله : قُلْتُ لَأَلَهُ إِلَّا اللَّهُ كَلِمَةَ الْإِحْلَاصِ

نکته : انواع بدلی که در اسما و موصود دارد در افعال و جملات هم واقع می شود.

کل از کل : مَتَى تَأْتَانَا تَلِيمٌ بِنَا فِي دِيَارِنَا تَجِدُ حَطْبًا

اشمال : مَنْ يَصِلْ إِلَيْنَا يَسْتَعِنْ بِنَا بَعْنِ

بعض از کل : إِنْ تَصَلَّ سَجِدْ لِلَّهِ يَرْحَمْكَ

بدل مفعول از مفعول:

بخو ۳: درس ۶۱ (عطف)

عطف بیان

عطف به حروف (عطف نسبی)

عطف:

عطف بیان: تابع جابری است که متبوعش را توضیح داده و مشهورتر از متبوعش است مانند:

جاء ابوالحسن علی (ع)

انضاح متبوع اگر متبوع صغیر باشد

تخصیص متبوع اگر متبوع نکره باشد مانند: لَبَسْتُ ثَوْبًا حَبِيبًا

فانواع عطف بیان:

نکته: عطف بیان و بدل کل از کل یا صم جمع می شوند یعنی اگر تابعی عطف بیان باشد می تواند بدل کل از کل هم باشد اگر ماضی در لفظ نباشد مانند: جاء اخوك زيد ولى امر ماضی در لفظ باشد فقط عطف بیان می شود نه بدل مانند: يا ايها الناس، انت الحكيم الصفي ثمك

عطف بیان نه صغیر است نه تابع برای صغیر، نه فعل است نه تابع برای فعل.

مبدل منه در حکم سقوط است برخلاف متبوع عطف بیان

تفاوت بدل و عطف بیان

نکته: احکام عطف بیان با متبوعش مانند احکام نعت حقیقی با مفعولش است.

عطف نسبی: تابعی است که بین آن و متبوعش یکی از حروف عطف واطرف می شود مانند: جاء زيد وعمرو

جاء زيد وعمرو

نکته: در مشارکت تابع با متبوع، تبعیت یا در لفظ و معنا با هم است یا فقط در لفظ است.

شرط صوت عطف: صوت توجه عامل به معطوف یا آنچه به معنای معطوف است مانند:

ذَهَبَ زيد وعمرو (ذَهَبَ عمرو)، ذَهَبَ زيد وأنا (ذَهَبَ)

نکته: در عطف به حروف معطوف فقط در اعراب تابع معطوف علیه است اما در عطف اعراب حاضر

است اختلاف آنها مانند: انت وزيد مسفران، جاء القاضي ورجل، جاء زيد وعمرو

بِر صَمِيرٍ مَتَّصِلٍ مَرْفُوعِي (بَارِزٍ يَابِسْتَر) ← وَجوبِ فَاصِلٍ بِهِ
 صَمِيرٍ مَتَّصِلٍ مَرْفُوعِي : صَمِيرٌ أَنَا وَزَيْدٌ
 غَيْرِ آكِن : صَمِيرٌ الْيَوْمَ وَزَيْدٌ

عطف

نکته ۱: فاصل هر چیزی می تواند باشد خواه قبل از حرف عطف باشد یا بعد از آن ولو حرف زائد باشد مانند: مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا

بِر صَمِيرٍ مَتَّصِلٍ مَضْنُوبِي وَصَمِيرٍ مَتَّصِلٍ ← بدون شرط مانند: رَأَيْتُكَ وَزَيْدًا ، مَا قَامَ إِلَّا أَنَا وَعَمْرُو

بِر صَمِيرٍ مَجْرُورِي ← وجوب تکرار عامل جر یعنی (ولو فاصله شود)
 حرف جر : بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَى إِسْحَاقَ
 مضاف : نَعَيْدُ الْفَيْكِ وَالْإِبْرَاهِيمُ...

نکته ۲: اگر بواسطه (حتی) عطف بر مجرور شود اعانه عامل واجب است مانند:
 أَحْسَنَ إِلَى النَّاسِ حَتَّىٰ إِلَىٰ أَعْدَائِكِ

بین فعل و اسم به شرطی که اسم از سواردی باشد که به صورت فعل لحاظ می شود.
 (اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مسببه، اسم فعل، مصدر صریح) مانند: يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ
 وَخُجِّرُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ

نکته ۱: جاری می شود عطف بین دو فعل که در صیغه اتفاق دانسته باشند به جهت مناسبت بین آنها
 مانند: وَإِلَهُ تَبَدُّوا مَا نِيَّ اتَّقِيكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ لِيُجَابِسْتِكُمْ بِهِ

نکته ۲: واقع می شود عطف بین دو جمله به شرط اتفاق آنها در خبر یا اسمائیه بودن مانند:
 اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْسُقُ الْقَوْمُ ، كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا

نکته ۳: جایز است اختلاف جمله در اسمیه و فعلیه بودن اگر چه اتفاق دانستن آن در نیکوبیت
 مانند: اللَّهُ قَادِرٌ وَالْإِنْسَانُ ضَعِيفٌ / إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ

نکته ۴: جایز نیست عطف مگر بر معمول عامل واحد مانند: كَانَ زَيْدٌ قَائِمًا وَعَمْرُو جَالِسًا